

برای من مشکل بود ، چه مردم مرا جاسوس میپنداشتند ، با وجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت نمایم . (۱)

ورود من بقلعه تل شهرتی پیدا کرد و از آنجائیکه کوه‌نشینان عقیده‌شان بر این است که هر فرنگی باید طیب باشد زن و مرد از برای دوا دور من جمع شدند ، اغلب تب داشتند ، بعد زن بزرگ و محترم محمدتقی خان مرا باندرون طلبید که پسر ناخوشش را معالجه نمایم ، منم اطاعت نمودم ، خانه او را از شاخه و اشجار و نی ساخته بودند مثل کپر ولی فرشش از قالیهای ممتاز و اثاث البیت از هر قبیل رویم ریخته بود .

خانم بدون رو بند در يك گوشه عمارت نزد پسر دهسالهٔ مریض خود جای داشت ، دور او کنیزان و دختران ایستاده بودند ، زن بلندقد جوان و خوشگلی بود ، لباس لری پوشیده زلف زیادی از پشت سرش آویخته بود و دستمال ابریشمی بنفشه سر بسته قدری موبه پیشانی و روپوشان نموده بود بمحض ورود من تواضع نمود ، و جاهش ساختگی نداشت ، بعد از تعارف تفصیل ناخوشی پسرش را بیان نمود و گفت که تب سخت دارد و چند نفر حکیم از راه دور آورده‌ام اما نمیتوانند او را معالجه نمایند ، بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و التماس نمودن که این پسر بزرگ و عزیز و محبوب من و محمدتقی خان است ، جد و جهد کنید که رفع مرضش بشود . آن طفل از شدت تب ضعیف شد ، بود ، چون من در این سفر از بس تب کرده بودم در معالجهٔ تب سر رشتهٔ کاملی بهم رسانیده بودم ، قدری دوا به خانم و عده دادم که از قلعه بفرستم و دستور العمل خوردنش را دادم . در مراجعت بمنزل قدری گنه گنهٔ حب کرده از جهت او فرستادم ، قبل از استعمال از دو حکیم مصلحت کرده بود که دواها را بدهد یا ندهد ، آنها محض اینکه مبادا طفل خوب شود و انعام را خانم بمن بدهد ، گفتند دواي فرنگی به بچه نباید داد که خطرناک است ، يك ملا در آنجا بود که استخاره مینمود او هم در قرآن دیده بود و گفت خوب نیست . (۲)

(۱) سفرنامهٔ لاپارد صفحه ۲۳۵

(۲) « « « ۲۵۲

محمد تقی خان مرا باندرون خواست ، من رفتم و او را در حالت پریشانی دیدم ، کنیزان منموم فریاد میزدند ، فهمیدم که يك بدبختی برای آنها روی داده ، معلوم شد که آن طفل ناخوش مشرف بموت است .

محمد تقی خان با حالت پریشان بمن گفت اگر چه را معالجه نمائی آنچه از اسب وقاطر و غیره بخواهی بنومیدم و آن دو طبیب امروز بچه را جواب دادند که امید بهبودی ندارد . امید آنها فقط بمن بود ، من نمیتوانستم خواهش محمد تقی خان را قبول نکنم ، پرسیدم دوائی که من داده بودم باو دادید ؟ . گفتند ندادیم ، عرض کردم آنچه ممکن است سعی میکنم که این طفل علاج بشود اما آن دو حکیم نباید معالجه و دخالت نمایند . اگر چه محمد تقی خان میل داشت که آنچه من میگویم بپذیرد ولی چون مسلمان بود نمیتوانست بدون رأی و اذن ملا اجازه بدهد .

يك ملا در قلعه داشتند که متوطن آنجا بود ، کسی را نزد او فرستاد که استخاره نماید ، استخاره خوب آمد و مآذون بمعالجه شدم بشرط اینکه دواهای خود را در آبی که از آیه قرآن شسته بودند مخلوط نموده بدهم . . . خیال داشتم شب را نزد بچه باشم و توجه کنم شاید خوب شود آنوقت طرف توجه و مرحمت محمد تقی خان واقع شوم . . . از آنجا که اقبال وسعادت همواره همراه من است نصف شب بچه عرق کرد و روز بعدش بهتر شد ، من بنا کردم باو گنه گنه دادن و در چند روز او را معالجه نمودم . (۱)

چون مهر و محبت پدر و مادر در حق طفل بدرجه کمال بود پس تصور نمائید که چه قدر از من ممنون شدند و فرمودند که منبعد باید در اندرون منزل داشته باشم . يك اطاق هم برای من معین نمودند ، آنگاه محمد تقی خان يك اسب بمن بخشید . زن محمد تقی خان هم بمن لباس داد و از حیث لباس آسوده شدم .

اهل اندرون از من رونمیگرفتند ، خان شهبها صحبت طایفه خود را برای من مینمود . . . گاهی بجهت ناها مراد عوت باندرون میکردند که با خاتونجان خانم غنا بخورم . این کار بکلی خارج از قانون مسلمانان است ، گاهی هم محمد تقی خان

بمزاح میگفت که قوانین اروپا را در اندرون من دایر نموده‌ای<sup>(۱)</sup>

من با تمام اقوام و بستگان خان آشنا و دوست بودم و هر وقت خانه آنها میرفتم زن و مرد بامن مهربانی مینمودند و بعضی اوقات هم خدمات کوچک و نا قابل برای آنها میکردم و بچه‌های آنها را که اغلب تب و چشم درد داشتند چاق میکردم . خوشبختانه هر کس را دوامیدادم خوب میشد و حکمت من در همه جا شهرت یافت. محمد تقی خان در اندرون غذا میخورد ، منم با او بودم ، بعد از ناهار تشریف فرمای بیرون میشد .<sup>(۲)</sup>

در اواخر ماه نوامبر ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری قمری) از طهران و جاهای دیگر نوشتجاتی از برای محمد تقی خان رسید که خبر خوشی نداشت و خیلی اسباب کسالت و خیالات برای او تولید مینمود ، معتمدالدوله هم که حکومت بختیاری جزء او بود دائم برای مطالبه باقی مالیات بختیاری مأمور میفرستاد.<sup>(۳)</sup>

معتمدالدوله و امنای دولت تا کید و جبه مینمودند ولی ابداً شمر شمری نمیشد. کاغذی از علی تقی خان که بطور گرویی در تهران بود برای برادرش رسید که معتمدالدوله از دست شما بشاه عارض شده که پاشاهزادگان ایران که در بغداد فراری هستند همه وقت خفیه نویسی دارید و رشته مودت محکم نموده‌اید و گفته‌اید که مالیات بدولت نمیدهم و یا تغییر خواهم کرد و شأن و رسم دولت را از میان برده‌اید ، شاه در این باب کمال اوقات تلخی را دارد و معتمدالدوله حکم نموده که در اول بهار که راه باز است با توپ و سر باز به بختیاری آمده ایلات را گوشمالی دهد تا مرتکب اینگونه امور نشوند.<sup>(۴)</sup>

در این ایام شایع شده بود که مابین دولت انگلیس و ایران تقارست و وزیر مختار انگلیس را در طهران جواب گفته‌اند و او هم رفته و ارسال و مرسول دوستانه هم در میان دو دولت متروک شده و خبر ورود کشتیهای انگلیس بخلیج فارس شنیده میشد و شهرت داشت که توپ زیادی هم وارد خلیج کرده و خیال محاصره بنادر را دارند و

(۱) سفرنامه لایارد صفحه ۲۵۸

(۲) سفرنامه لایارد صفحه ۲۸۷

(۳) سفرنامه لایارد صفحه ۲۶۱

(۴) سفرنامه لایارد صفحه ۲۸۵

بعد از فتح بنادر بطرف شیراز و اصفهان حرکت خواهند کرد و قسمتی از قشونشان هم بسمت عربستان میآید .

محمد تقی خان هنوز از من شك داشت که جاسوس انگلیس میباشم و از برای شغل مخصوصی آمده‌ام . شاید هم خیال میکرد و رود من برای این است که جنگ ایران و انگلیس غلظت پیدا ننماید. محمد تقی خان در این حیص و بیص منتظر فرصت بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را نکند زیرا که سواره و پیاده بسیار در تحت فرمان خود داشت از این جهت بود که دولت ایران از استعداد محمد تقی خان توهم داشت که مبادا یکدفعه طبل خود سری بنوازد و اعتبار دولت را از میان ببرد .

محمد تقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجهنگد دولت انگلیس از او حمایت خواهد کرد و او را با قشون و اسلحه کمک مینماید ، یا بعد از تصرف ایران قسمتی از ایران یعنی عربستان و بختیاری را با او وامیگذارند ؟

بالجمله بمن گفت باید به بنادر بروی و از قول من اظهار ارادت و دوستی کنی و مقصود آنها را فهمیده بمن اطلاع بدهی . من خیلی مایل بودم باین سفر بروم که فرمایش خان را بانجام رسانم و نیز میخواستم به خازك بروم و از دکترهای آنجا دستور العمل برای رفع مرض آکلبعلی بگیرم که روز بروز ناخوشی اوستخت میشد و محمد تقی خان کمال محبت را باو داشت. (۱)

در این وقت محمد تقی خان عازم بود که محمد علی بك را برای بعضی مطالب به بهبهان نزد میرزا قوچا بفرستد و نیز سفارش نامه از جهت میرزا قوچا نوشته بمن داد تا او شخص بلندی همراه من کند و مرا به بندر دیلم برساند و از آنجا با بنگاره (۲) بخازك بروم . در هشتم ماه دسامبر ۱۸۴۵ میلادی (مطابق ۱۲۵۶ هجری قمری) با محمد تقی خان و عیالش خدا حافظی کرده با محمد علی بیک براه افتادیم. (۳) روز بعد وارد بهبهان شدیم ، تپه‌های گچی ، خاک بهبهان و رامهرمز را از هم جدا میساخت ، آبپاش گوارا نیودند . محوطه شهر سهیل ونیم است و دیوارهای گلی دارد با برجهای

(۱) از سفرنامه لاپارد ، صفحه ۲۸۹

(۲) بنگاره نوعی قایق است

(۳) کتاب فوق ، صفحه ۲۹۱

زیاد ، قلعه آن معروف به نارنج قلعه است که اطرافش خندق میباشد ، سابقاً جمعیت زیاد داشته ولی بواسطه جنگها و ناخوشی طاعون و حکومت ظالمانه خراب و بایر شده است . میرزا قوما غایب بود و من مجبور شدم یکروز توقف نمایم . از بهبهان که حرکت نمودم همه ولایات تپه های کوتاه و زمین های آهک و گچ و آبهای بد داشت و همینطور بود تا خلیج فارس . ما بین بهبهان و دریا ، دشت بزرگی است که دشت زیتون مینامند ، ده بزرگ اینجا قلعه چم است شب رادر نزد عموی میرزا قوما توقف نمودیم ، حاکم که عموی میرزا قوما است سید خوبی است ، میخواست همیشه با من صحبت دینی بکند .

از قلعه چم حرکت کرده شش فرسنگ راه میان تپه های سنگلاخ طی نموده از رودخانه زگره گذشتیم در کنار رودخانه دراج زیاد بود . میرزا قوما در قلعه ای مکر داشت و قلعه پر بود از سوار و تفنگچی ، شخص میرزا قوما سید و مرد عاقل و کاملی بود و خشک نبود ، حکومت او از روی انصاف و عدل است ، مردم شریک و دزد را وامیدارد و دردهات منزل میدهد که مشغول زراعت باشند و چون از نژاد شاهزادگان است او را میرزا قوما مینامند .

سفارش نامه محمد تقی خان را دادم ، فوراً امر کرد بکاره حاضر نمایند ، میرزا قوما خود در شرف حرکت بیوشهر بود که آنجا را مسخر نماید زیرا شیخ حسین را که رئیس آنجا بود بیرون کرده بودند و او بمیرزا قوما پناه آورده بود و میرزا قوما میخواست او را منصوب نماید و بندر و شیخ را زیر حکم خود در آورد و بنز میل داشت توپهایی را که در خارک انگلیسها گرفته بودند تصاحب نماید و نوشتجاتی که توپها مال شیخ است و ما بین انگلیسها و او رد و بدل شده بود بمن ارائه داد و خواهش کرد که توپها را گرفته برای او بیاورم .

صبح بکنار دریا رفتم ، چند عرب یا يك بکاره حاضر بود ، ناخدا گفت فردا به خارک میرسیم ، چند قرص نان و چند دانه انار همراه برداشتیم .<sup>(۱)</sup>

شب باد شدیدی وزید و تموج پیدا شد ، بجهت این طوفان راه کمی پیمودیم ،

باران شروع کرد ، ناخدا میترسید و ما بانبار برنج و میوه‌ای که در کشتی بود پناه بردیم . ناخدا مرا دعوت کرد بگوشت سنگ ماهی و برنج پخته ، آب ناگواری هم خوردیم ... روز دیگر درخارک لنگر انداختیم و من اسباب خود را برداشته بطرف عمارتی که بیرق انگلیس داشت رفتم . رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در بوشهر بود ، وقتیکه دولت انگلیس سفیر خود را از طهران احضار کرد این شخص را رئیس اردوی خارک نمود . دکتر مکنزی جراح اردو مرا در کپر خود دعوت نمود .

یك استاسیون هم بجهت قشون هندوستان آماده نموده بودند و صاحبمنصبان درخانه کوچکی بطرح فرنگک منزل داشتند و سایرین در کپر ها که از شاخه درخت و خشت ساخته شده بود . یك قریه هم از برای ماهیگیران بود . اعراب و ایرانی‌ها بعد از ورود انگلیسها در آنجا بازاری بنا کرده بودند از تخم مرغ و میوه و سبزی و گوشت و جوجه و چون انگلیسها پول آنها را نقد میدادند روزیروز بهتر میشد و تعجب داشتند که قشون فاتح چگونه بکسی اذیت نمیکند ...

چهارده روزمهمان دکتر بودم ، تب مرا معالجه کرد و قدری دواي آبله کوبی برای چپه‌های محمدتقی خان داد که آنها را آبله بگویم . از برای کارها و گفتگوی محمدتقی خان مشروحاً خدمت کلنل هنل شرح دادم ، اختصاراً بمن جوابداد که حکومت ایران در حق محمدتقی خان و بختیارها بدی نخواهد کرد و جنگ هم مابین ایران و انگلیس منقطع نخواهد شد و در باب راهی که محمدتقی خان میخواهد بطرف هندوستان درست نماید اگر بتواند ضرری ندارد . خلاصه همه کارهای خود را فیصل داده در هفتم ژانویه ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۵۶ هجری مراجعت کردم<sup>(۱)</sup>

میرزا قوما شنیده بود اهل بوشهر بحکومت شیخ حسین راضی نیستند ، با جمعیت زیادی بدان سوی رفته شهر را غارت کرد و حال بطرف بهبهان مراجعت مینمود . عزم خود را جزم کردم که خدمت او بروم ولی ممکن نبود تنها از این دشت عبور نمایم خصوصاً حالاً که در همه نقاط جنگ میباشد . اسب گیر نیامد ناچار الاغی کرایه کرده

راه افتادم .

میرزا قوما چون جمعیت زیاد همراه داشت مجبور بود آهسته حرکت کند ، شب را در قریه عرب که موسوم به لیلترین بود توقف نمودم و روز بعد يك اسب گرفته غروب وارد چادرهای میرزا قوما شدم خیلی بمن مهربانی نمود و گفت شما تا بهبهان مهمان من هستید و از آنجا هم شما را براحت بقلعه تل میفرستم .

میرزا قوما از فرزندان پیغمبر است ، يك بیرق سبز جلو او میکشیدند که از گلابتون و طلا آلات زینت یافته ، آئینه و قرآن باو نصب کرده بودند ، همراه بیرق دار چند نفر موزیکانچی ایرانی همراه داشت و همه وقت موزیک میزدند ، میرزا قوما با پانصد سوار خوب عقب بیرق میرفتند و اغلب سوارمادیان بودند .

خلاصه ، نزدیک دهی رسیدیم ، زن و مرد باستقبال ما آمده دست پدهانهای خود میزدند که اعراب آنرا هلهله مینامند . اردو را نزدیک چشمه ای موسوم به چاه والی زدند ، موقع ورود بشهر با احترام میرزا قوما توپها انداخته خانه ها را به پارچه های گوناگون زینت داده زنان بالای بام مشغول تماشا بودند . میرزا قوما در يك مسجد بزرگی ایستاده آهسته دعائی خواند . درویشی لخت بصوت بلند دعا میکرد بعد وارد قلعه شدیم ، میرزا قوما باندرون رفت و من در اطاقی منزل نمودم . در این وقت محمد تقی خان يك اسب فرستاده بود که من معطل نمانم ، (۱) خیلی ممنون شدم اما راه قلعه تل مغشوش بود زیرا محمد تقی خان آنچه سواره و تنگچی بختیاری در آن نواحی است برای دفع قشون دولت بقلعه تل احضار کرده بود . بعد باتفاق بقلعه تل رفتیم ، دیدم محمد تقی خان با خوانین و نوکرها و بستگانش تمام مسلح در قلعه حاضرند ، خدمت خان رسیدم ، خاتون جان خانم و اهل اندرون تماماً از من دیدن نمودند و از ملاقات من مسرور شدند . وقایعی که بعد از من در بختیاری روی داده بود نقل کرد و گفت معتمد الدوله چون دید محمد تقی خان از ادای مالیات طفره میزند او را نزد شاه یاغی قلمداد کرده و مشغول تدارك لشکر شد برای اصلاح امور بختیاری و وصول بقیه مالیات آنجا و دزقو و شوشر و اعراب

خوزستان . قشون معتمدالدوله باید از رشته‌های زردکوه ورودخانه گرن بگذرد ، شاه امر کرد علی‌تقی خان برادر محمد تقی خان که مهماندار معتمدالدوله است بقلمه تل بیاید ، محمد تقی خان هم به مال‌امیر رفته تشکیل اردوی معتبری داده ، اما معلوم نیست که باید اطاعت بکند یا مقاومت نماید. (۱)

فعلای ریاست قلمه تل به خاتون‌نجان خانم سپرده شده بود و مشارالیه از اعراب تبعه شیخ سلک توهم داشت که می‌ادا در غیبت محمدتقی خان ایلات و قلمه تل را غارت کنند ، یکدسته دزدان در این روزها در حوالی قلمه دیده بودند . خاتون‌نجان خانم آقا عزیز را که از اقوامش بود با سوار و تفنگچی بسراغ دزدها فرستاد که آنها را گرفته بیاورند ، منم با آنها رفتم . تمام روز راه رفتیم و شب رادر کوه پنهان شدیم ، بعد از رفع خستگی دوباره حرکت کردیم ، طلوع صبح که هوا روشن شد یکدسته سوار از دور نمایان گردید ولی معلوم نبود دزدان یا مسافر شوشتر ، رفقا در یک گودی برای حمله پنهان شدند ، منم سنگی را پناه خود ساختم . در میان سواران شخصی را دیدم که کلاهش فرنگی است ، از رفقا مهلت خواسته نزد او رفتم تا مطلب را درست بفهمم پس با عجله نزد او رفتم و بزبان فرانسه صدا کردم . از شنیدن زبان فرانسه او خیلی تعجب کرد زیرا من بلیاس بختیاری بودم ، چون بدقت ملاحظه کردم دانستم که بارون دبد بخفیه نویس سفارت روس است که سابقاً در همدان در اردوی شاهی دیده بودم ، چند نفر سوار نظامی و چند رأس قاطر با اسباب که دولت باو داده بود همراه داشت و گفت نزد معتمدالدوله می‌روم ، منم اخبارات معتمدالدوله را باو گفتم . باری نزد آقا عزیز مراجعت نموده گفتم امروز خطر بزرگی از ما رفع شد زیرا که این شخص از مقربان دولت روس بود ، اگر او را صدمه رسانده بودیم دولت روسیه هم در تلافی اسباب خسارت و تمامی محمدتقی‌خان را فراهم می‌کرد ، رفقا خرسند شدند و دوباره در آنکوه انتظار دزدان را می‌بردیم .

چند سال بعد از این واقعه بارون دبدرا در لندن در یک اطاق نقاشی ملاقات کرده و گفتم اگر من در آنروز نبودم آقا عزیز شمارا کشته بود . خلاصه بعد از تفحص



معلوم شد کسی در آن نواحی نیست ، لذا مراجعت نمودیم و پسران محمدتقیخان را که یمن سپرده شده بودند برداشته روانه دشت مال امیر شدیم تا ملحق باردوی محمدتقی خان شویم. (۱)

اردوی محمدتقیخان خیلی زیاد بود ، تمام اردو در چادرهای سیاه و کپرهائی که از شاخه درخت ساخته شده بود مسکون بودند ، هشت هزار نفر سوار و تفنگچی در دشت مال امیر حاضر نموده و اغلب طوایف محض اینکه خدمت و همراهی بخان نمایند هر کدام حتی الامکان از سوار و تفنگچی بامداد او فرستاده بودند و همچنین اعرابی که در حوالی شوشتر و غیره بودند سوار و تفنگچی حاضر داشتند . فراهم کردن این نوع سوار و تفنگچی بسیار کار دشواری است زیرا که این جماعت از طایفه و قبیله بودند و نهایت میل را بجنگ داشتند و از کثرت شوق متصل تفنگهای پر خود را به هوا خالی نموده رقص میکردند و آواز جنگ میخواندند ، تمام اردو بدهان محمدتقی خان نگران و منتظر فرغان بودند که بقشون معتمدالدوله حمله نمایند . این الوار اعتنائی بتوپ و قورخانه و غیره نداشتند ، در آن کوههای سخت اگر جنگ واقع میشد بیدرنگ قشون دولت را نابود میکردند و بهیچوجه این الوار از کشتن و کشته شدن پروائی نداشتند . (۲)

لایارد شرح یانگیری و آمدن معتمدالدوله را به بختیاری و از آنجا بخوزستان رفتن و سایر وقایع را تا زمان گرفتاری محمدتقی خان و حبس او و فرستادن به طهران همه را مینویسد که تا صفحه ۳۷۵ کتاب تاریخ بختیاری را اشغال میکند . خود لایارد در تمام این سوانح حضور داشته و آنها را بدقت ضبط نموده است . ولی نقل تمام آنها در اینجا باعث تطویل کلام است و مربوط بموضوع ما نیست .

اما باید در اینجا بیک موضوع اشاره کنم و آن مکتوبی است که لایارد از طرف محمدتقی خان به مستر فررت تاجر انگلیسی در بمبئی نوشته است ، من اینک سواد آنرا در اینجا نقل میکنم :

(۱) سفرنامه لایارد، صفحه ۲۹۹

(۲) سفرنامه لایارد ، صفحه ۲۵۵

و آقای محترم ، من سه ماه است که در کوههای بختیاری نزد محمدتقی خان رئیس آنها زندگی مینمایم و گردش میکنم، اینک آمده‌ام بجزیره خارک تا چند روزی با هموطنان خود خوش بگذرانم .

محمدتقی خان خیلی جایل است که ما بین ولایت خود و هندوستان تجارت دائر نماید و از من خواهش نموده که بشما بنویسم و تکالیف و قراردادها را مشخص نمایم . اجازه گرفته‌ام که مشروحاً بشما بنویسم و رأی شما را در این باب بخواهم ، حالات و قابلیت این شخص خیلی معروف و مشهور است ، قبلاً اوفقظ رئیس طایفه خونورسی بود و از کثرت شجاعت و کاردانی رئیس تمام طوایف بختیاری شد ، در هنگام جنگ میتواند پانزده هزار قشون حاضر نماید .

ماژور رالینسن در جغرافیا و یادداشت‌های سفرنامه‌های خود از فرست و زرنگی محمدتقی خان تعریف نموده است ، یکی از صفات حمیده مشارالیه این است که خیال دارد طوایف الوار را که دایم مطابق رسم ایلات در گردش و زحمت میباشند در دهات سکنی دهد تا بزراعت و فلاح مشغول شوند و زندگانی سخت را رها نمایند و آسوده زیست کنند .

من یقین دارم دولت انگلیس برای انجام این مقصود نهایت همراهی را مینماید ، برای فروش متاع حاصل بختیاری فعلاً در خوزستان شهر قاپلی نیست ، بازار و دکان معتبری وجود ندارد ، شوشتر و دزفول مخروبه و حقیقتاً جزء شهر بشمار نیآید . محمدتقی خان خیلی مایل است که در آن دوشهر یا هندوستان تجارت دائر نماید ، وسعت خاک بختیاری از فریدن و محال اصفهان و سمیرم فارس تا خوزستان و بیهان و لرستان است ، قوه و آزادی آنها خیلی است ، اکثر اوقات اطاعت بدیوان ندارند ، اغلب مالیات خود را میپردازند لکن دادن مالیات بسنه بمیل رئیس آنها است ، اگر میل نداشته باشد نمیدهد و هر گاه حاکم مستقل خود آنها مالیات از ایشان نگیرد دیوان نمیتواند بگیرد .

در بعضی نواحی گرمسیر با اینکه هوا چندان گرم نیست باز بقله کوهها و جاهای سردسیر میروند ، برخی از گرمسیرات آنها بسیار گرم است و بغیر از

زمستان زندگی در آنجاها مشکل است ولی در زمستان هوای این گرمسیرات بقدری مطبوع است که بوصف نمی آید. در جبال رفیع و بیلاقات بختیاری هوای خوب دارد و اکثر معتدل است چنانکه در یکطرف نهایت سردی را دارد و یکطرف بقدری گرم است که درخت نخل و بوته نیل بعمل می آید و ولایات آنها قابل زراعت است، فعلا محصولات آنها گندم و جو و برنج و تنباکو و اقسام میوه جات است، چوب مخصوص دارد که از آن چوب چپق می سازند و بخاک عثمانی و بلاد دیگر حمل میشود، پشم اغنام آنها بشوشر و دزفول و بهبهان برای فروش میرود، اسب و قاطر خوب برای بردن بهندوستان دارند، اینک من خیلی ممنون میشوم که در این باب جواب درستی بمن بنویسید، اگر هم رأی شما قرار گرفت من نمونه پشم و غیره را در بمبئی برای شما میفرستم، همچنین صورت قیمت اجناس را از محمدتقی خان گرفته ارسال میدارم، هر گاه اشیاء دیگر هم بخواهید قیمتش را معین کرده میفرستم. مسلم است که تجار بمبئی محض تشویق محمدتقی خان و اراده خیر و ترقی ولایتش اقدام مینمایند. اجناس ولایت محمدتقی خان و میرزا قوهای بهبهانی با همکاری خودشان به بندر دیلم حمل و نقل میشود، معلوم است اگر رودخانه شوشر هم برای عبور کشتیهای خارجه باز بشود بهتر و نیکوتر خواهد شد.

شاه بملاحظه اینکه نتوانست بواسطه حکام از ولایات خوزستان مالیات بگیرد و از اقتدار و تسلط محمد تقی خان هم اطلاع یافته همین چند روزه دو فوج سرباز به آنطرف میفرستد.

اعراب گلب قسمت پائین عربستان را زراعت میکنند، گمان میکنم شیخ آنها از اراده خیر محمد تقی خان خوشحال باشد و همراهی کند، همچنین از عبور کشتی در رودخانه شوشر ممانعت نخواهد نمود، یک راه خوب و کوتاهی از اینجا باصفهان هست که مکاری هشت روزه از بختیاری باصفهان میرود، محمدتقی خان هم همه نوع ضمانت میکند که قافله بدون خوف از بختیاری بگذرد و ممکن است اجناس از این راه تا مرکز ایران حمل و نقل شود.

من درست سررشته از قیمت اجناس و محصولات خوزستان ندارم، اگر لازم

داشته باشید ممکن است بزودی نمونه و قیمت آنها را برای شما بفرستم و پارچه‌هایی که بختیاریان میپوشند و از بازار شوشتر اتباع مینمایند قیمت آنها را نیز بنویسم . هر چه زودتر در این باب اشعار شود ممنون خواهم شد . معلوم است اگر شما قیمت پشمی که در بمبئی وارد میشود بنویسید کمال امتنان حاصل است .

این بود سوادنامه لایارد به مستر فرت تاجر انگلیسی در بمبئی که در تاریخ بختیاری ترجمه شده است ، اینک مجدداً قسمتی از سفرنامه او که راجع باختلافات سرحدی بین ایران و عراق است و با موضوع ارتباط دارد نقل میشود :

لایارد گوید :

من بزحمت خود را بجلفای اصفهان رساندم ، منزل مسیو اوژن بوره<sup>(۱)</sup> را سراغ گرفتم چونکه برای او یک سفارش نامه داشتم . این شخص یک مرد بسیار خوب فرانسوی است ، از او خواستم منزلی بمن معرفی کند ایشان با مهربانی تمام تقاضا نمود مهمان خود او باشم و قبول نمودم ، در آنجا مسیو فلاندین<sup>(۲)</sup> و مسیو کست<sup>(۳)</sup> نیز منزل داشتند ، من شخص اخیر را در طاقستان نیز ملاقات نموده بودم ، این دو نفر جزء اعضاء سفارت فرانسه بودند که از طرف پادشاه فرانسه اخیراً پایران آمده‌اند . اینها فعلاً مشغول نقشه برداری کلبه بناهای معروف قدیمی و جدید بودند .<sup>(۴)</sup>

مسیو بوره با تمام معلومات و محسنات خود یک آدم بسیار مذهبی و متعصب بود و با اشخاص شوخ و ظفر باز بهیچوجه آمیزش و مراوده نداشت ، بعد از اینکه من قریب دو هفته در منزل او بودم و از مهربانی و مهمان نوازیهای او برخوردار میشدم متأسفانه ناچار شدم منزل او را ترک کنم و علت آن نیز بقراردیل است :

هیئت سفارتی که اخیراً از طرف پادشاه فرانسه پایران آمده بودند<sup>(۵)</sup> در آن

(1) Monsieur . E Boré .

(2) « Flandin .

(3) « Pascal Coste .

(۴) سفرنامه لایارد ، صفحه ۳۵۷

(۵) اشاره بآمدن کنت دسرسی است

مقصودی که داشتند موفقیت حاصل نمودند و مجبور بودند با نهایت پأس و غضب از ایران خارج شوند و این عدم موفقیت میسیون فرانسوی را از تحریکات و دیاسیس انگلیسها میدانستند ولی بعقیده من حقیقت امر در این است که آنها گول حسین خان آجودان‌باشی را خورده بودند .

تحمل این نسبتها برای من خیلی ناگوار بود و من از داخل شدن در این موضوعها احتراز داشتم ، تا اینکه روزی بر حسب معمول در سر شام ، مسیوفلاتدن ، نقاش معروف فرانسوی از وطن و هموطنان من خیلی بدگوئی نمود و مسیو بوره خودش هم در این بدگوئیها با او هم آهنگ شده و کمک میکرد ، آنها دولت انگلیس و عمال آنرا متهم نمودند که برای موفقیت و استقرار نفوذ خودشان در ایران فرانسویها را مسموم میکنند و عملاً آدمکشها را برای کشتن مسیواوتری (۱) که عازم تهران بود و مأموریت سیاسی داشت اجیر نمودند . من با نهایت شدت و غضب این اتهامات را رد میکردم ، در این موقع بعضی عبارات تند و خشن فیما بین ردوبدل شد و ناچار شدم از منزل مسیو بوره خارج شوم . (۲)

بعد از انجام مأموریت خود در قسمت‌های اروپائی مملکت عثمانی بداستانبول مراجعت نمودم ، در اینموقع اختلاف سرحدی بین ایران و عثمانی در پیش بود و میرفت که بجنگ منجر شود ، برای جلوگیری از جنگ ، دولتین روس و انگلیس میان افتاده وساطت نمودند شاید بدون جنگ اختلافات رفع گردد و هر دو طرف این وساطت را قبول نمودند .

چون من اطلاعات محلی داشتم سراسر اتفورد کانینگ (۳) بخوبی میتوانست از اطلاعات من استفاده نموده قضایا را بهتر حل کند ، بنا بر این حضور من در مذاکرات خیلی لازم بود و مرا در این امر دخالت داد .

موضوع اختلافات دولتین ایران و عثمانی راجع بقسمتهائی از سرحد

(1) M. Outray .

(۲) سرنامه لایارد ، صفحه ۳۲۷

(3) Sir Stratford Canning .

دولتین بود .

دولت ایران بطرف ساحل یسار سطاالهرب از نقطه التقای نهرین تا مصب آنها در خلیج فارس ، تقریباً در امتداد شصت میل ادعا داشت ، علاوه بر این بعضی نواحی کوه‌های کردستان را جزء خاک ایران میدانست و میگفت ترکها آنجا را بعتف تصرف نموده اند .

موقعیکه معتمدالدوله پنخوزستان رفته بود نظر باینکه شیخ اعراب کعب به محمدتقی خان بختیاری پناه داده بود دولت ایران شهر محمره و نواحی شمالی آن را عنصرف شده بود ، دولت عثمانی باین قسمت‌ها ادعا داشت اما دولت ایران این ادعاها را بی اساس میدانست و دولت عثمانی میخواست بزور آنجا را صاحبشود و هیچ بعید نبود که جنگ بین آنها شروع شود ، در اینصورت وساطت دولتین روس و انگلیس بموقع بود و در استانبول دولتین پیشنهاد نمودند که با حضور نمایندگان آنها بادعاهای طرفین رسیدگی شود و راه حلی پیدا کنند که این اختلافات برطرف گردد .

سراستراتفوردد از جانب خود مرا معین نمود و حل این مشکل را بمن روا گذار کرد و لازم بود من داخل در موضوع ادعاهای طرفین شوم و به ادله طسرفین آشنا گردم .

دلایل طرفین عبارت بود از مقدار زیادی نقشه‌ها و اسناد و نتیجه تحقیقات محلی که از زمانهای قبل تهیه شده بود و من مجبور بودم تمام آنها را بدقت مطالعه نموده و راه حلی پیدا کنم ، بعد بدولتین روس و انگلیس پیشنهاد نمایم و آنها هم برای رفع اختلافات بدولتین ایران و عثمانی پیشنهاد کنند .

من به اینکار خیلی علاقمند بودم و اینکار موافق دلخواه من بود ، زیرا که در این مدت اطلاعات سخیحی درمحل بدست آورده بودم و تاریخ آن قسمت ها را خوب میدانستم و تمام قبائلی که در آنجاها سکنی داشتند میشناختم و باو نواع واحوال آنها آشنا بودم که تمام آن اطلاعات در اینموقع برای من مفید واقع شدند ، بنابراین بزودی پیشنهادی تهیه نمودم که بنظر خودم خیلی عادلانه بود و بمتفع هر دو تمام میشد

چونکه این پیشنهاد بر طبق اسناد و مدارك طرفین تهیه شده بود . پیشنهاد من کاملاً مورد قبول سراسر اتفورد کانینگهام واقع گردید و فوراً برای لرد ابردین (۱) وزیر امور خارجه انگلیس فرستاده شد که بتوسط او برای دولت روس فرستاده شود و انتظار داشت که بزودی این پیشنهاد تصویب شده عودت داده خواهد شد که بتصدیق باب عالی نیز برسد .

تحقیقات من بر طبق اسناد و مدارك و نقشه‌های طرفین بود که در اختیار من گذاشته بودند، و نتیجه‌اش این بود که ادعای دولت عثمانی بقسمت ساحل سار شط العرب و محمره صحیح می باشد .

دولت ایران فقط اسماً باین نواحی تملك دارد برعکس تملك دولت عثمانی رسمی بوده و مورد تصدیق میباشد .

در این نواحی قبایل اعراب مسکن دارند ، این قبایل تقریباً نیمه مستقل میباشند . گاهی مطیع دولت ایرانند و گاهی احکام باب عالی را اطاعت میکنند و موضوع نیز بواسطه تغییرات در مسیر قسمت سفلاي رود کارون پیچیده شده است .

در اوایل قرن حاضر چنانکه از نقشه‌های آنوقت دیده میشود ، این رودخانه آبهای خود را بخلیج فارس میریزند و چندین مصب داشته است که معروفترین آنها موسوم به بهمنشیر است .

چون این رودخانه از کوههای ارستان جاری است و همه جا هم در خاک ایران جریان دارد ، بالطبع يك رودخانه ایرانی محسوب میشود و هر دو طرف ساحل آن متعلق بدولت ایران است . لیکن يك نهر نسبتاً جدیدی این رودخانه را بشط العرب متصل میکند ، این نهر موسوم به حفار میباشد و خود کلمه حفار معنی خود را نشان میدهد که جدید الاحداث است و در ساحل آن نیز شهر محمره را شیخ اعراب کعب بنا نموده است .

برور رودخانه کارون این شهر را بزرگ و وسیع کرده است و قسمت مهم آبهای آن فعلاً از این قسمت داخل شط العرب میشود ، بنا بر این دولت ایران ادعا

میکند که زمین‌های حفار در ساحل یسار شط العرب متعلق بآن دولت میباشد و مصب سابق آن یعنی بهمنشیر هم فعلاً برای کشتیهای نسبتاً کوچکتري قابل کشتیرانی است و سایر مصب های رود کارون در قسمت های شرقی بهمنشیر بهرور پر شده و خشکیده است و پیدا است که این رودخانه قرن‌ها است بستر خود را نهر حفار قرارداد و بطرف غرب جاری میشود . (۱)

دلایل دولت عثمانی این بود که رودخانه فرات بنامی در خاک عثمانی جریان دارد و متعلق بدولت عثمانی است و این برخلاف اصول مسلمة حق و عدالت است که دولت ایران بواسطه وصل یکی از رودخانه‌های ایران برود فرات ، بخود رودخانه و ساحل یسار آن ادعای تملك داشته باشد و بخواهد در مصب آن دخالت مالکانه کند ، در اینصورت دولت عثمانی حاضر نیست بگذارد در تجارت و کشتیرانی رود فرات که بیش از یکمزارمیل در خاک عثمانی جریان دارد دولت دیگری دخل و تصرف کند و هر گاه یکچنین دواتی دشمن دولت عثمانی باشد بسهوات میتواند مصب آنرا بروی کشتی‌ها و تجارت آن دولت مسدود کند .

دولت عثمانی دلیل میآورد که بهمنشیر مصب اصلی رود کارون میباشد و باخرج مختصری میتوان آنرا برای عبور کشتیهای بزرگ آماده کرد و باینوسیله دولت ایران از مصب شط العرب مستغنی میشود و خوزستان هم بخلیج فارس وصل میشود. بعلاوه دولت عثمانی بموجب نقشه‌هاییکه داشت مدلل میکرد که در گذشته هیچ وقت سرحد دولت ایران برود فرات وصل نبوده و آنقسمت که بین فرات و بهمنشیر واقع بوده قبلاً متعلق بدولت عثمانی بوده است .

وقتیکه من تمام این اسناد و مدارك را مطالعه نمودم حق را بدولت عثمانی دادم و معتقد شدم که خط سرحدی تازه‌ای از وسط صحرا در طرف غربی حقیقانه بفاصله کمی از شط العرب که حفار را تقاطع کند رسم شود و از وسط دلتای رودخانه

(۱) در مجله تقدم (شماره هشتم صفحه ۴۶۶) باینموضوع اشاره کرده از قول عقیلسی مینویسد : « در قدیم مردم مجبور بودند که از اهواز ابتدا بوسیله رودخانه بدریا بروند و از آنجا وارد دجله شده به ابله ، روند این راه هم خطرناک و هم پر زحمت بود تا عضدالدوله نهری عظیم از اهواز تا دجله بطول چهار فرسخ حفر نمود و امروزه راه مردم از آن نهر است . »



کارون گذشته بدریا ممتد شود ، بنابراین دولت عثمانی مالک هر دو طرف ساحل خواهد گردید.

این پیشنهاد من مورد قبول سراسر استراتفور دکانینگ واقع گردید و بنوسط لرد ابردین برای موافقت تسلیم دولت روس شد.

ولی دولت روس این پیشنهاد را قبول نکرد و جداً از دولت ایران طرفداری نمود ؛ نه تنها شط العرب و ساحل یسار شط العرب را از حفاتا دریا حق مسلم دولت ایران میدانست بلکه اصرار داشت قسمتی از نواحی شرقی ساحل شط العرب نیز که دولت ایران بآن ادعائی نداشت تسلیم دولت ایران گردد و عقیده داشت این قسمت ها تا التقای رودخانه فرات و دجله در محل قورنه حق دولت ایران میباشد و میبایست حق رسیدگی و تفنیش کشیرانی در این رودخانه بادولت ایران باشد.

از آنجائیکه لرد ابردین مایل بود با روسها در اینموقع موافقت کند، نظریات دولت روس را قبول نمود و به سراسر استراتفور دکانینگ داد که آنها را به نظر دولت عثمانی برساند.

بعد از رسیدن این دستور سراسر استراتفور دکانینگ مرا احضار نمود. و قتیکه وارد اتاق او شدم او را در یک حال بسیار عصبانی دیدم و داشت در اطاق قدم میزد، همینکه مرا دید بدون اینکه کلمه ای بگوید کاغذ لرد ابردین را بمن داد که مطالعه کنم . کاغذ را خواندم و بسیار متأسف شدم که لرد ابردین این تصمیم را گرفته است، بعقیده من این تصمیم برخلاف عدالت و حقیقت و برای منافع دولت انگلیس نیز مضر بود.

سراسر استراتفور دکانینگ مرا مأمور نمود که جواب این کاغذ را تهیه کنم و ایرادات خودم را راجع بنظریات دولت روس روی کاغذ بیاورم و بگویم که این تصمیم نسبت بدولت عثمانی عادلانه نیست، به علاوه دولت انگلیس را بی اعتبار جلوه خواهد داد، چونکه این تصمیم نشان میدهد که دولت انگلیس از دولت ایران طرفداری نموده است.

من جواب این کاغذ را تهیه نمودم و سراسر استراتفور دکانینگ آنرا قبول نمود ولی متأسفانه در لندن مورد قبول واقع نشد، اما بچه دلیل... معلوم نیست؛ و دستور رسید

که تعلیمات قبلی را بموقع اجرا گذارد.

دولت عثمانی باین تصمیم دولت روس و انگلیس اعتراض نمود ولی بالاخره در مقابل تهدیدات دولتین انگلیس و روس تسلیم شد.

من از این پیش آمد فوق العاده غمگین بودم، چونکه محمره يك محل بسیار مهم است و برای دولتی که در شرق تجارت و منافع سیاسی دارد نهایت درجه اهمیت را دارد. شهر محمره بمدخل فرات و دجله مشرف است و از اینجا تا قلب مملکت آسیائی دولت عثمانی قابل کشنیرانی میباشد. از محمره برود کارون که از حاصلخیزترین ایالت ایران که فعلا بایر افتاده است عبور میکند میتوان دسترسی پیدا نمود و در آینده این رودخانهها معابر بزرگ تجارت و لشکر کشی ها واقع خواهند شد، بالاخره منافع دولت انگلیس اقتضا دارد که مصعب این رودخانه ها بدست دولتی نیفتد که در آتیہ ممکن است دشمن دولت انگلیس باشد.<sup>(۱)</sup>

یکی دیگر از اعمال سیاسی دولت انگلیس که در این ایام در خراسان و ممالک آسیای مرکزی، علیه نفوذ دولت ایران و بر له دولت انگلیس داشت عیبی صفت تبلیغات مینمود، دکتر ژوزف ولف<sup>(۲)</sup> است. این شخص قبل از در زمان مسافرت عباس میرزا نایب السلطنه بخراسان آمده بود.<sup>(۳)</sup>

دکتر ولف در مدت سیزده سال دوبار به خراسان و هندوستان مسافرت نمود، سفر اول او در سال ۱۸۳۵ و سفر دومش در سال ۱۸۴۳ میلادی بود.

این دکتر روحانی عیسوی از پدر و مادری یهودی تبعه آلمان در همان مملکت متولد شده، و قتی که بسز رشد رسیده مسافرتی برم نموده است، در آنجا از مذهب یهود کناره کرده مذهب مسیح را قبول نموده و بحوزه کاتولیکها داخل شده است، ولی چون رفتار او مطابق سنن کاتولیکها نبوده او را تاحدی محدود نموده اند. در این هنگام است که انگلیسها متوجه شده او را نجات داده اند و هر گاه این پیش آمد

(۱) سفرنامه لایارد، جلد دوم صفحه ۴۳۲ تا ۴۳۸

(2) Dr. Joseph Wolff.

(۳) بگزارشات او قبلا اشاره شده.

نمیکرد و انگلیسها او را تحت حمایت خود نمیگرفتند حوزه کاتولیکها او را مردود نامیده تبعید میکردند، ولی اعمال سیاسی انگلیس بداد او رسیده او را خلاص کردند و طولی نکشید که ولف از طریق کاتولیک نیز کناره کرده مذهب پروتستان را اختیار نمود و بنام دکتر ولف معروف شد در سال ۱۸۳۵ مأمور ایران گردید و وارد ایالت خراسان شد.

دکتر ولف در این ایالت خود را مبشر رجعت حضرت مسیح مینامید و یک حالت مخصوص و قیافه حق بجانب داشت که هر بیننده تصور مینمود این مرد مقدس حقیقتاً خدا پرست و مروج دین مسیح است، ولی در باطن یکی از اعمال سیاسی بد سابقه دولت انگلیس بوده که در این تاریخ در ایران پیدا شده است.

این شخص چندی در مشهد توقف نموده، بارها با علمای روحانی آن شهر مباحثات داشت و پیشگوئیهها مینمود و میگفت :

«نجات دهندۀ عالم خداوند ما عیسی مسیح است و در سال ۱۸۴۵ میلادی، مسیح باین عالم مراجعت خواهد نمود و تمام سکنه عالم یعنی کلیه نژاد بشر مذهب پروتستان انگلیس را قبول خواهند نمود.»

دلیلی که برای این گفتار خود داشت این بود که با واز عالم غیب الهام شده است، و ادعا مینمود که متعصب ترین مسلمان را با کتاب مقدس خود، با تبسم در لب و با خلوص عقیده میتواند مسیحی کند و در اثر وعظ و خطابههای او مردم هر دیار دین او را قبول خواهند کرد.<sup>(۱)</sup>

جنرال فریه<sup>(۲)</sup> مؤلف کتاب مسافرت در ایران - افغانستان - ترکستان و بلوچستان که راجع بآن بعداً صحبت خواهد شد، درباره دکتر ولف شرح مفصلی

(۱) Caravan Journeys in Persia, Afghanistan, Turkistan, and Beloochistan; by G. P. Ferrier. 1857, P. 128.

(۲) G. P. Ferrier جنرال فریه یکی از صاحبمنصبان ارشد دولت فرانسه بود که در سال ۱۸۳۹ زمانیکه میرزا حسینخان آجودانباشی مأمور در بارهای دول اروپا بود در مراجعت او را از فرانسه برای مصلی نظام با ایران آورد. این شخص در خدمت دولت ایران بقیه پاورقی در صفحه بعد

نوشته و از او بخوبی یاد نمیکند و او را مردی نادرست و بدقول معرفی مینماید ، در صورتیکه خود جنرال فریه نیز از عمال موظف دولت انگلیس بود و همان مأموریت را داشت که دکتر ولف مدت سیزده سال آنرا انجام داده بود.

دکتر ولف دوبار در مشهد بوده، یکی در سال ۱۸۳۵ و دیگر در سال ۱۸۴۳ ، در تاریخ اخیر که وارد مشهد بود عده‌ای از علما از ورود او اطلاع پیدا کرده و از پیشگویی او که گفته بود حضرت مسیح در سال ۱۸۴۵ باین عالم مراجعت نموده سکنه جهان را عموماً مسیحی خواهد کرد سؤال میکردند چه شد که پیشگویی او عملی نشده و حضرت عیسی مراجعت نکرده است . دکتر علوم الهی در این باب جوابی نداشت.

مسافرت اینبار دکتر ولف بمشهد برای رفتن به بخارا بوده و در آن تاریخ دو نفر از صاحبمنصبان دولت انگلیس یکی بنام سرهنگ استودارت و دیگری بنام کاپیتان گونولی<sup>(۱)</sup> در بخارا اقامت داشتند.

هنگامیکه در سال ۱۸۳۸ میلادی فرمانفرمای هندوستان افغانستان را اشغال

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بدرجه آجودان جنرالی نایل شد و تا سال ۱۸۴۳ در ایران بود و بواسطه عملیاتی که از او سرزد در این سال از ایران تبعید شد، او نیز شکایت خود را پیش میوگیزو که در آن اوقات رئیس الوزرای دولت فرانسه بود برد و چون میوگیزو از رفتار او در ایران آگاه بود شکایت او توجهی نکرد.

فریه باز در سال ۱۸۴۵ بایران مراجعت نمود و به بغداد آمد. در آن تاریخ بغداد مرکز توطئه و فساد علیه دولت ایران شده بود و تمام مخالفین محمد شاه در بغداد متمرکز بودند. فریه در اینجا دارای ریش بلندی شده و خضاب کرده خود را بشکل و هیکل ایرانیان ساخت و همراه قافله‌ای از سرحد ایران عبور نموده از راه کرمانشاه و همدان بطهران رسید و بهرامان نزد سالار که در آن موقع یافعی شده بود رفت و از آنجا بهرات و افغانستان و سایر نواحی سفر نمود و دو مرتبه بطهران بازگشت . این شخص سفر نامه‌ای دارد در حدود ۵۴۵ صفحه که دوبار در لندن بطبع رسیده است. دفته اول در سال ۱۸۵۲ و دفته دوم در سال ۱۸۵۷. در آن ایام این کتاب در نظر اولیای امور انگلستان قدر و قیمتی بزرگ داشت و مندرجات آن مورد توجه بود. در فصل ۲۸ بمسافرت فریه اشاره خواهد شد.

(1) Captain Conolly.

نظامی نمود اول سرهنگ استودارت را مأمور بخارا کرد که نزد امیر بخارا رفته او را بطرف دوستی دولت انگلیس جلب کند. چون استودارت مرد نظامی و خشنی بود در صحبت و برخورد با امیر درشتی کرد و نتیجه‌ای نگرفت. بعد ها سروان کونولی را نیز برای کمک او به بخارا فرستادند و مدت‌ها آن دو نفر در بخارا با هم بودند، همینکه خبر شکست قشون انگلیس در افغانستان بگوش امیر بخارا رسید حکم کرد هر دو را حبس کردند و بعد آنها را در زندان بقتل رسانیدند. (۱)

هنوز دولت انگلیس از قتل آنها اطلاع نداشت که دکتر ولف مأمور شد آنها را نجات دهد ولی دکتر وقتی به بخارا رسید که استودارت و سروان کونولی هر دو بقتل رسیده بودند و خود دکتر ولف هم بحبس بخارا گرفتار شد و امیر قصد داشت او را نیز بقتل رساند که محمد شاه بداد او رسید و نامه‌ای به امیر بخارا نوشته او را از مرگ نجات داد.

فریه گوید :

«امیر اول قصد کشتن او را نداشت، بعدها تصمیم گرفت او را نیز بکشد، در همین هنگام پادشاه ایران بنا بر خواهش و اصرار سرهنگ شیل، وساطت کرد و امیر از قتل او در گذشت» (۱)

(۱) فریه از قول خانیکوف مینویسد:

«خانیکوف در این تاریخ در بخارا بود و امپراطور روس او را فرستاده بود که سعی کند شاید امیر بخارا استودارت را آزاد کند، هنوز کونولی به بخارا نیامده بود. خانیکوف گوید :

(استودارت يك صاحب‌نصب رشید و جدی بود و صفات پسندیده داشت ولی آگاه نبود چگونه با شرقی‌ها برخورد کند و نمیدانست چطور باید یا آنها رفتار نماید) - استودارت چهار ماه با خانیکوف هم منزل بوده، و همینکه کونولی به بخارا آمده، استودارت نزد او رفته و با هم زندگانی میکردند. خانیکوف خیلی سعی کرده بود استودارت از بخارا برود ولی او قبول نکرده بود، پس از اینکه قشون انگلیس در افغانستان شکست خورد و خانیکوف از بخارا رفت، امیر بخارا نیز حکم قتل آنها را داد و هر دو (استودارت و کونولی) در حبس بقتل رسیدند. صفحه ۱۲۹ از کتاب فریه، چاپ سال ۱۸۵۷.

(2) « Take this Wretched man home » Emir said, « he is

بقیه پاورقی در صفحه بعد

د کترولف بعد از مراجعت از بخارا شرح مسافرت خود را به بخارا نوشت در لندن طبع رسید. در آن کتاب گوید :

« همان میر غضب که سر هنگ استودارت و کاپیتان کونولی را سر بریده بود، روزی نزد من آمد و با اشاره حالی کرد که تونیز مانند آن دو نفر انگلیسی بقتل خواهی رسید، ولی قبل از اینکه باین عمل اقدام کند نماینده پادشاه ایران نامه ای از شاه بدست امیر داد که در آن نامه استخلاص مرا خواسته بود. امیر بعد از خواندن نامه پادشاه ایران گفت: بسیار خوب، ولف را بشما بخشیدم، آزاد است که برود.»<sup>(۱)</sup>

محمد شاه د کتر ولف را در این تاریخ از چنگال مرگ نجات داد ولی تقریباً نیم قرن بعد، پسر همین د کترولف، سر هنری دراموند ولف<sup>(۲)</sup> در لندن سید جمال الدین

بقیه پاورقی از صفحه قبل

incapable of conversing and the terror he manifests distresses me. At this time the Khan had no idea of putting him to death, but he subsequently changed his mind, and would have carried his intentions into effect had not the Shah of Persia, at the Pressing solicitations of Colonel Sheil induced the Emir to alter his resolution P. 129.

- (1) A few hours after, the same executioner who had beheaded Stoddart and Conolly, came and said; "Joseph Wolff: to thee, it shall happen as it did to them" making, at the same time, a motion at his throat. Fortunately that very day, the Persian ambassador in Bokhara Presented a request from the Shah, Probably at the instance of the British resident at Teheran, for Wolffs' release. To this the Emir with an ill-grace consented. After persuing the Shah's letter, he said "Well, I make a present to you of Joseph Wolff, he may go." - "Heroes of Missionary Enterprise. Dr. Wolff in Central Asia. By Claud. Field. P. 220.

- (2) Sir Henry Drummond Wolff.

اسد آبادی را حاضر نمود که برای ترویج اتحاد اسلام در دربار سلطان عبدالحمید علم مخالفت را علیه ناصرالدین شاه پسر محمد شاه بلند کند ، حتی پلیط کشتی مسافرت را نیز عمین پسردکترولف ، که در این تاریخ یکی از رجال نامی انگلستان بشمار میرفت خریداری نمود و سید جمال الدین باستانبول رفت . شرح این داستان در جزء وقایع سال ۱۸۹۱ میلادی (برابر سال ۱۳۰۹ هجری قمری) خواهد آمد.

## فصل بیست و ششم

کوشش دولت انگلیس برای ایجاد روابط حسنه با دولت ایران، تسخیر حاجی میرزا آقاسی - مراجعت سر جان مکنایل به دربار محمد شاه - شرکت میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه زمان فتحعلی شاه در دولت حاجی میرزا آقاسی - عهد نامه تجارتي بين دولتین انگلیس و ایران طبق شرائط عهد نامه تجارتي بين روس و ایران که در تر کمانچای بسته شده بود - سواد عهد نامه تجارتي انگلیس - فتنه میرزا آقاخان محلاتی - اختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی - فتنه باب - فتنه سالار پسراله یارخان آصف الدوله در خراسان - ورود کشتی های جنگی دولت انگلیس با اجازه دولت ایران برای جلوگیری از برده فروشی در آبهای ایران.

دسایس سیاسی عمال رسمی دولت انگلیس و اقدامات خصمانه حکومت هندوستان، محمدشاه را مجبور نمود از محاصره هرات دست بردارد. همینکه شاه شروع به بازگشت نمود انگلیسها به تقاضاهای خود افزودند. در حقیقت تمام این اقدامات بهانه جوئی بود، مخصوصاً موضوع چاپار که در این باب خیلی اصرار داشتند و میگفتند گرفتار کننده چاپار باید مجازات شود و دولت شاهنشاهی ایران باید برای بعدها اطمینان دهد که دیگر نظیر آن روی نخواهد داد.

عمال سیاسی دولت انگلیس در افغانستان و در ممالک آسیای مرکزی میکوشیدند بآنها بفهمانند که اقدامات دولت انگلیس و حکومت هندوستان در این ممالک علیه



شعبه‌های ایرانی و بر له سنی‌ها است

محمدشاه پس از مراجعت از هرات، کینه انگلیس‌ها را در دل داشت، تعدیات آنها را در هرات و خلیج فارس نمیتوانست فراموش کند. انگلیس‌ها را عهد شکن مینامید، رفتار آنها در این تاریخ در محمد شاه فوق‌العاده تأثیر بدی کرده بود و هرگز نمیخواست آنها را فراموش کند و تا روز آخر عمر خود هم در این احساسات باقی ماند یعنی نسبت بدولت انگلیس بدبین و از آن دولت متنفر بود.

اما حاجی میرزا آقاسی، آن‌شاید بی‌نظر، طولی نکشید که برای خاطر مقام صدارت با انگلیس‌ها کنار آمد، یعنی بهر تدبیری بود انگلیس‌ها او را جلب و تسخیر کردند و تا روز مرگ محمد شاه، نسبت با انگلیس‌ها وفادار بود و تقاضاهای آنها را اجرا مینمود یکی از کارهای مفید او برای انگلیس‌ها این بود که بهیچوجه بطرف افغانستان توجه نداشت، خواهشها و تقاضاها و التماسهای سران افغانستان بدر باره محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد و با آنها ابداً اعتنائی نمینمود.

سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند و از پادشاه خودشان تنفر داشتند چونکه شاه شجاع را انگلیس‌ها آورده بتخت شاهی نشانده بودند و مردم او را آلت دست انگلیس‌ها میدانستند و حضور قشون انگلیس را در کابل برای این میدانستند که شاه شجاع را در مقابل مات افغان حفظ کنند تا انگلیس‌ها در افغانستان تسلط کامل داشته باشند. یار محمد خان در هرات جداً علیه انگلیس‌ها میکوشید و بممالک اطراف و میان ایلات و طوایف دور و نزدیک اشخاص معتمد و مخصوص خود را میفرستاد و آنها را علیه انگلیس‌ها تحریک مینمود و متوالیاً بدولت ایران متوسل میشد و التماس میکرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر با افغانستان متوجه شود، بیاید و مشاهده کند سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده و جان خود را فدای او خواهند کرد، ولی حاجی میرزا آقاسی ابداً باین حرفها گوش نمیداد.

انگلیس‌ها در این تاریخ از همه جا باخبر بودند، تا رضایتی سکنه افغانستان را فهمیده و حس کرده بودند که مقام آنها در افغانستان ثابت نمی‌ماند، این سوقاتی که از هندوستان برای مات افغان آورده‌اند افغانها نمی‌پسندند و او را خائن افغانستان

می‌دانند که بزور انگلیسها برای حفظ منافع دولت انگلیس بر ملت افغانستان حکومت میکند .

در اینموقع گزارشهایی که عمال سیاسی دولت انگلیس از افغانستان و ممالک آسیای مرکزی بهحکومت هندوستان میدادند همه حاکی از این بود که عنقریب در این ممالک اتفاقات خلاف انتظاری روی خواهد داد و این اتفاقات بطور کلی بضرر بدولت انگلیس تمام خواهدشد .

بنابراین اطلاعات و گزارشات، دولت مآل اندیش انگلیس چنین صلاح دید که بدولت ایران نزدیک شود و بهر وسیله که باشد روابط حسنه خود را بادولت ایران ایجاد کند. چه کنار ماندن دولت انگلیس از ایران سایر دول را فرصت بیشتری میداد که در دربار ایران نفوذ پیدا کنند، مخصوصاً ترس دولت انگلیس از دولین فرانسه و روس بیشتر بود، بعلاوه تجارت انگلیس هم در این تاریخ بدرجه صفر درآمده بود . بخصوص بعد از بستن عهد نامه تجارتي سال ۱۸۲۹ بین ایران و روس که روسها تجارت ایران را در دست گرفتند و دولت انگلیس خیلی میکوشید یا عهدنامه تجارتي نظیر عهدنامه تجارتي روس از دولت ایران بدست آورد ولی موفق نمی شد .

در این تاریخ دولت انگلیس بازور سر نیزه یا فشار سیاسی نمیتوانست در ایران بمنظورهای سیاسی خود نایل شود ، پس صلاح در این دید اول اشخاص ظاهر الصلاح که نه از اهل سیاست و نه از اهل نظام باشند بسایران بفرستد تا زمینه را برای سیاسیون آماده کنند .

در نتیجه این اقدامات دیده میشود که حاجی میرزا آقاسی تسخیر شده و صدارت او تضمین میشود ، میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در تمام مدت سلطنت فتحعلی شاه وزیر امور خارجه ایران و وظیفه خوار دولت انگلیس بود دوباره بدربار محمد شاه راه پیدا میکند و جزء وزراء دربار محمد شاه میشود . در این تاریخ باز دیده میشود حاج میرزا آقاسی رول میرزا شفیع هاندرانی را عهده دار میشود و میرزا ابوالحسن خان شیرازی همان رول اولیه خود را در این دوره عهده دار است .

در نامخ التواریخ جزء وقایع سال ۱۸۳۱ میلادی (مطابق سال ۱۲۵۷ هجری

قمری) چنین مینویسد :

« هم در این سال ریاح صاحب طبیب از قبل کارداران انگلیس بدست آوین سیاحت به دارالخلافت تهران آمد و با اولیای دولت (حاج میرزا آقاسی و میرزا ابوالحسن - خان شیرازی) سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از این سوی ندید شاد خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد . »

کمی بعد سر جان مکنایل در ایران پیدا شد . در این تاریخ سه پیش آمد سبب شد که دولت انگلیس راه تحبیب را در ایران پیش گیرد .

اول - عدم رضایت سکنه افغانستان و قیام آن ملت علیه دولت انگلیس .

دوم - نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت روس در ایران .

سوم - توجه دولت فرانسه بایران .

در سال ۱۸۴۰ میلادی (برابر ۱۲۵۶ هجری قمری) نماینده مخصوص دولت فرانسه ، کنت دسرسی برای انجام مقاصد سیاسی بایران آمد . بقول انگلیسها دولت فرانسه حاضر بود سی هزار قبضه تفنگ با مهمات کافی بدولت ایران بدهد و قیمت این اسلحه و مهمات را مطالبه نکند و با دولت ایران متحد باشد و روابط نزدیکی بادولت ایران برقرار کند و این نماینده دولت فرانسه قریب یکسال در ایران برای این منظور توقف نمود . (۱)

انگلیسها حدس میزدند توجه دولت فرانسه بشرق و مساعدت آن با دولت ایران و همچنین پذیرائی از میرزا حسینخان آجودانباشی در پاریس و اعزام صاحبمنصبان فرانسه بایران تا حدی پاشاره دولت روس است ، در صورتیکه مقصود دولت فرانسه این نبود و در این باب بعداً صحبت خواهد شد .

در این تاریخ ملت افغانستان علیه نفوذ انگلیس قیام نموده باشغال نظامی آندولت در افغانستان خاتمه دادند .

و نیز در همین تاریخ دولت روس از قطع روابط سیاسی دولت ایران با انگلیس استفاده کرده و نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در ایران توسعه داد .

(۱) جلد دوم تاریخ جنگهای افغانستان ، تألیف جان ویلیام کی ، منحة ۴۶

حال در این ایام اگر میرزا ابوالقاسم قائم مقام حیات داشت و زمام امور ایران در دست او بود چه خدمات شایانی میتوانست برای ایران انجام دهد . چه بدبختی بزرگی بود برای سلاطین قاجار که هر يك بنوبه خود تیشه بریشه خویش زدند و رجال حسابی را کشتند و خودشانرا ذلیل و بیچاره کردند .

پس از آنکه زمینه دوستی چیده شد طولی نکشید که سر جان مکنایل در طهران حاضر شد . این همان شخصی است که خود را بهرات رسانید و سکنه هرات را برای دفاع و مقاومت در مقابل محمد شاه با دادن پول و صاحب منصب تشویق نمود ، بعد بایران اولتیماتوم داد و محمد شاه را تهدید کرد که از محاصره هرات دست بردارد . (۱)

دولت انگلیس متجاوز از ده سال بود که دولت ایرانرا تعقیب می نمود تا يك عهد نامه تجارتي مطابق شرایط عهدنامه تجارتي روس و ایران که در سال ۱۸۲۹ در ترکمانچای بسته شده است ، بین ایران و انگلیس نیز بسته شود . در اواخر سلطنت فتحعلی شاه باین مقصود نرسید ، در اوایل سلطنت محمد شاه که قائم مقام زمامدار بود حاضر نشد این عهدنامه را ببندد و تا زنده بود جواب غیر مساعد داد . بعد از قائم مقام نیز روابط تیره شد و معاهده صورت نگرفت ولی قیلا دو فرمان برای همین مقصود از محمدشاه بدست آورده بودند . یکی در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۶ میلادی) و دیگری در سال ۱۲۵۵ هجری قمری (برابر ۱۸۳۹ میلادی) .

در فرمان ولی شاه به انگلیسها اجازه میدهد از مناع تجار و انگلیس همان میزان گمرک اخذ شود که از تجار روس دریافت میشود و در فرمان دوم مصونیت بستگان و مستخدمین خارجی و داخلی را تأکید نموده و قید کرده است که رفتار و معامله با آنها مطابق رفتار و معامله ای که با اتباع و مستخدمین سایر دول کامله الوداد است معمول شود . (۲) اینک بایودن حاجی میرزا آقاسی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی

(۱) میرزا حسین خان آجودانباشی در سفرنامه خود معرفی کاملی از این شخص نموده است .

(۲) سواد این دو فرمان در جلد دوم کتاب معاهدات و قراردادها ، در صفحه ۵۹ و ۶۵ ضبط شده است ، این ده جلد کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است .

و حضور سرجان مکنایل این آرزوی دیرینه دولت انگلیس عملی میشود. دوست صمیمی و قدیمی دولت انگلیس یعنی میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف شاهنشاه ایران و کیل میشود با سرجان مکنایل وزیر مختار سابق و لاحق دولت انگلیس این عهدنامه را منعقد کند.

## این است سواد آن عهدنامه که از ناسخ التواریخ استنساخ شده

«چون به یمن الطاف خداوند یگانه جلت نعماته و عظمت آلائه از روزیکه عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممد گشته، روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شمار دو دولت ابد آیت، واحداً بعد واحد همگی اصول و فصول آنرا مرعی و ملحوظ داشته متعلقان مملکتین را از فوائد آن متمتع و محظوظ فرموده اند، مگر عهد نامه تجارت که در دیباچه عهد نامه سال یکهزار و دوپست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین و عده انعقاد آن کرده اند، (۱) و تا کنون بعضی از جهات در عهده تأخیر باقی مانده، لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه، در این سال فرخنده فال اعلیحضرت قند قدرت قضا شوکت و فلك رتبت گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیو جهم خدم، غوث اسلام و المسلمین، عود الاله و الدین، شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه، جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظیم زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سراق از فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار، خسرو باذل، شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان اید الله شوکت و

(۱) مقصود معاهده ۱۸۱۴ میلادی مطابق ۱۲۲۹ هجری است که سواد آن در جلد اول صفحه ۱۴۴ آمده است، این معاهده در یازده فصل تنظیم شده و تقریباً یکسال بعد از معاهده گلستان است که با دولت روس بسته شده بود.

دولته، جناب جلالتمآب نبالت نصاب مجدث و درایت انتساب عمدة السفراء المسيحية، زبدة الكبراء العیسویه، سرجان مكنيل و وزیر مختار را بوكالت کلیه مفتخر فرمودند و کیلان مشارالیهما عهدنامه تجارتی را در ضمن این دو فصل منعقد و بذیل عهدنامه اصلیه ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین دولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد.

**فصل اول -** تجار دولتین علیتین بالسویه مأذون و مرخص اند که هر گونه امتعه و اقمشة خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مباحه یا معاوضه نمایند، و از مناعی که میآورند و میبرند در حین ورود یکمرتبه بطریق که از تجار دولتهای کامله الوداد فرنگ گمرک مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یکمرتبه و دیگر بهیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکت های جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین، به نهجی که به تبعه دولتهای کامله الاتحاد فرنگ از هر گونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها ملحوظ است بهر باب باشد خواهند کرد.

**فصل دوم -** چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از دولت و کیل التجاره یا ماکن مشخصه تعیین شود، لهذا قرار داد شد هر تفری که و کیل التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران یا در دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشد فقط مشروط بر این است که همان یکتر که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالاتحاد بخصایس جنرال قنسولی سرافراز باشد لا غیر. چون سالها است که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهد که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کذا لک دو نفر و کیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی سکنی نمایند، بهمان مراتب و امتیازات که و کیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله عن الحدثن خواهد بود.

این عهدنامه تجارت را ما که و کلای مختار دولتین هستیم در دار الخلافه طهران

بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه یکہزار و دوویست و پنجاہ و ہفت ہجری مطابق  
بست و ہفتم ماہ اکتبر سنہ یکہزار و ہشتصد و چہل و یک عیسوی بخط و مہر خود  
مرقوم و مخنوم نمودیم .

## اینک فتنہ آقاخان محلاتی :

این مرشد زادہ محلاتی در لباس زہد و تقوی و با عمامہ سبزیادت بہ تحریک  
خارجی در این ایام غوغائی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود ،  
بالاخرہ پس از شکست پی در پی از قشون ایران بہندوستان راہ یافتہ در آن مملکت با  
مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او ہنوز ہم از آن ارشاد منمیع  
میشوند . فتنہائی کہ در این تاریخ در ایران روی میداد ہمہ آنہا مربوط میشود  
بمسافرتی کہ محمد شاہ بطرف ہرات نمود .

اخیراً آقای فریدون آدمیت کہ جوان فاضل و محقق است کتابی بنام امیر کبیر  
و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران در سہ جلد نوشته اند ، در آنجا از آقاخان  
محلاتی نیز اسم میبرند ، این است آن داستان : (۱)

( یکی از فتنہہای بزرگی کہ در ایام روحانیت بمنظور آشفتن اوضاع  
جنوب ایران و انتزاع بلوچستان برپا شد غائلہ ایست کہ بدست سید محمد حسن  
الحسینی معروف بہ آقاخان پسر شاہ خلیل اللہ رئیس فرقہ اسماعیلیہ صورت  
گرفت .

شاہ خلیل کہ جانشین پدر بود در سال ۱۲۳۲ در یزد بدست جماعتی از ہنگامہ  
طلبان کشتہ و آقاخان پسر ارشد او کہ در سال ۱۲۱۹ تولد یافتہ بود و آن ہنگام سیزدہ  
سال بیش نداشت ہارث جانشین پدر گشت .

آقاخان در شرح حال خود بنام عبرت افزا مینویسد :

« پس از وقوع این واقعہ ( قتل پدرش ) خویش و بیگانہ یگانہ وار بہ مخالفتم

موافقت نمودند و تقویت امنای دولت سلطانی به معاونت اصداد مزید بر عثتها گشته . . . فتحعلی شاه که خطرا حس کرد و عاقبت ناهیمون آنرا میدید از راه تدبیر داخل شد و از آقاخان احترام و استمالت بسیار نمود و هدایا و تحف زیادی بوی ارزانی داشته یکی از دختران خود را بزنی باو داده و بیست و سه هزار تومان وجه نقد نیز پرداخت و حکومت قم و محلات را نیز بوی داد ، شاه توانست با این حسن تدبیر از بروز یک غائله مذهبی که مسلماً بخونریزی عجیبی منجر می گردید جلوگیری نماید .

آقاخان همچنان در دستگاه قاجار با احترام مزیدست و در زمان محمد شاه بصوابدید میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام وی را بحکومت کرمان برگزیدند . بعد از قائم مقام ، در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی ، در همان ایامی که محمد شاه بهرات لشکر کشیده بود طغیان آقاخان محلاتی در جنوب برپا شد . فیروز میرزا مأمور دفع وی گردید و چون آقاخان تاب مقاومت نیاورد بقلعۀ بم پناه جست تا اینکه پس از مراجعت از هرات بوساطت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس مورد عفو شاه واقع گردیده . بطهران آمد و در حضرت عبدالعظیم اقامت گزید ، چندی نگذشت که بحکومت محلات منصوب گردید و در آنجا مقدمۀ فتنۀ بزرگی بدست آقاخان تهیه میگردد .

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۵ هجری قمری ( برابر ۱۸۲۹ میلادی ) در اینموضوع مینویسد :

« هم در این سال آقاخان محلاتی ابن شاه خلیل الله ، رئیس طایفۀ اسماعیلیه که سابقاً به بم متحصن شده بود اطمینان یافته بدارالخلافت آمد و در حضرت عبدالعظیم اعتکاف جست و بنا بر سیادت عمامۀ سبز بسر نهاده بود .

حاجی میرزا آقاسی ، حاجی عبدالمحمد محلاتی را بزایوه مقدسه فرستاد که آقاخان را کلاماً اطمینان داده بدارالخلافت آورد . اگر چه آقاخان بجهت اینکه حاجی عبدالمحمد سابقاً از رعایای او بوده از این معنی استکاف داشت که بدارالخلافت آید ، ولی ناچار تمکین نموده با عمامۀ سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمد و به



شفاعت او عفو و مرخص شد و بخانه خود رفت . پس از چندی از خاکپای مبارک  
همایون اجازت خواست که با اهل و عیال خود بزیارت مکه معظمه مشرف شود و  
پس از حصول اجازه ، اهل و عیال و احوال و اطفال خود را از راه بغداد بعبات روانه  
ساخت و بابتیاع اسبهای عربی و غیره پرداخت .

در مدت دوسه ماه تقریباً پانصد رأس اسب عربی تحصیل کرد و در هر جا سوارگیری  
سراغ داشت او را به بندل و جوه فریفته دور خود جمع نمود و در اوایل رجب با ملازمان  
و برادران خود بجانب کرمان روان شد ، چه ، هوا خواهان و بریده‌های او که از  
جملة فرقة عطاءاللمهی بودند داخل در طریقه اسماعیلیه شده در صفحات شهر بابک  
و آنحدود بودند . خلاصه آقاخان فرمان مجعولی تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان  
را حکومت کرمان دادیم ، اهل کرمان باید اطاعت او کنند و نوشتجاتی بر طبق آن  
فرمان باهائی کرمان نوشته اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم ،  
درین راه حکم حکومت کرمان بمن رسید .

از آنطرف چون خبر حرکت آقاخان محلاتی بجانب کرمان با امنای دولت  
رسید احکام به بهاءالدوله بهمن میرزا حکمران یزد در دفع و رد او صادر شد  
همچنین تفصیل را به فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان مرقوم داشتند .

آقاخان چون بخارج شهر رسید میرزا حبیب‌الله نویسنده خود را با احکام  
مجموعه نزد نواب بهاءالدوله فرستاد و نواب معزی‌الیه چون هنوز بی خبر بود  
فرمانداد منزلی در شهر برای اقامت آقاخان مهیا نمایند و چند نفر را معین کرد که  
روز ۱۵ رجب باستقبال روند . ولی آقاخان وارد شهر نشد و متعذر شد باینکه مشغول  
اخذ زکوة جماعت عطاءاللمهی هستم و راه کرمان پیش گرفت و احکام دفع و منع  
او به بهاءالدوله رسیده نواب معزی‌الیه با جماعتی آقاخان را تعاقب نمود ولی باو  
فرسید و به یزد بازگشت و آقاخان بنواخی کرمان رسید و نوشتجات مجموعه خود  
را بمردم نمود ، روز دیگر اخبار صحیح شیوع یافت و کار گزاران دولت بفکر اخذ  
و قید آقاخان افتادند ...

خلاصه ، شرح این داستان مطول و خواننده را کسل خواهد نمود ، آقاخان

محللاتی متجاوز از یکسال در صفحات کرمان با قوای دولتی مشغول زد و خورد بود تا اینکه قوای کافی از طهران فرستاده شد و او را مغلوب نمودند و آقاخان نیز از راه بیابان قندهار و از آنجا به هندوستان رفت و در آنجا متمکن شد.

این داستان باین سادگی نبوده، محرکین سیاسی همه جا در دنبال او بودند و باو کمک میکردند. من تصور نمیکنم اعمال سیاسی دولت انگلیس بهیچ مرد روحانی این اندازه مساعدت و همراهی کرده باشند که در این مدت یکصد و پنجاه سال با آقاخان محللاتی نموده‌اند.

اینک مجدداً بمطالب کتاب عبرت افزاء تألیف خود آقاخان محللاتی که در اختیار آقای فریدون آدمیت بوده است و در کتاب خود بنام «امیر کبیر و ایران» از آن یاد میکند اشاره میکنم:

( آقاخان در کرمان بمخالفت سرداران قندهار برخورد و نتوانست بشهر کرمان داخل شود، باینجهت به سیرجان رفت و در آنجا هم از قشون فضلعلی خان بیگلربیگی شکست سختی خورد. فرمائشهای هندوستان قوراً سعید خان بلوچ را بمساعدت او روانه ساخت و از راه قندهار و سیستان مهمات و توپخانه کسافی جهت تقویت او فرستاد. با همه این تفصیل آقاخان گرفتار شکستهای پی در پی شد و تصمیم گرفت از راه بند عباس روانه عربستان یا هندوستان گردد. لذا بدو به شمل رفت و چون در آنجا نیز بعدم موفقیت بهر خورد ناچار انگلیسها دزدید برآمدند که او را از راه قندهار به هندوستان برند و در آنجا شادکانون سیاست جدیدی را برپا نهند، باینجهت آقاخان راه قندهار پیش گرفت و از لاش جوین گذشت و چنانکه خود مینویسد چون به کرشک رسید مژدورالسنون معروف را که در آن اوقات در قندهار از طرف فرمائشهای هند بمأموریت سیاسی گماشته بود، از ورود خود آگاه ساخت (۱) و رالسنون نیز از او استقبال شایانی کرد.

آقاخان در هفدهم ذی قعدة ۱۲۵۷ بقندهار وارد شد و خود مینویسد که: «خرج مهمانی ما را خشک از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند.»

انگلیسها در اینجا نقشه تسخیر هرات را بدست آقاخان طرح کردند. بدینمعنی که رالنسون شرحی به لرد مکناتن که در آته واقع در کابل بود نوشت و آقاخان نیز شرحی ضمیمه آن کرده بکابل فرستادند فقط يك واقعه ناپهنگام رخ داد که این نقشه را نقش بر آب کرد و آن قیام مردانه‌ای بود که افغانان در کابل بقیادت و سرپرستی وزیر محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان و دوست وفادار و صمیمی ایران، علیه انگلیسها کردند و آنان را یکسره بقتل آوردند .

خوب است برای اشخاص کنجکاو ، نقشه تسخیر هرات را از نوشته خود آقاخان بیاوریم:

« پس آزدید و بازدیدها ، شرح احوال ما را شاه-زاده محمد تیمور میرزا و رالنسون صاحب خود نوشته و بمنهم القا کردند ، نوشتنم به لرد مکناتن صاحب و شاه شجاع و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد که بمعاونت آن ، هرات را گرفته ساکن شوم ، مگر تقدیر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلل فاحش در احوال صاحبان انگریز ظاهر شد.»

بهر حال چون کار انگلستان در افغانستان رو به تباهی میرفت ... و آن به آن یو خامت اوضاع افزوده میشد احتمال قری میرفت که انگلیسی های مقیم قندهار نیز بهمان سر نوشت یاران کابل خود دچار گردند. باینجهت قورخانه خود را آتش زده عزیمت همد نمودند و دست آموز خود ، آقاخان را نیز همراه بردند .

همینکه آقاخان به سنده رسید دوباره با رجاع خدماتی گماشته میشود ، زیرا نقشه تسخیر هرات جامه عمل نپوشیده بود . باید موضوع انتزاع بلوچستان صورت گیرد ، حقا این روحانی شاید خدمتهای بزرگی بدولت انگلیس کرد بطوریکه خود انگلیسها آنرا انکار نموده اند .

هانرل یول (۱) دانشمند انگلیسی در شرع محققانه و جامعی که بر سفرنامه معروف مارکو پولو (۲) نوشته است میگوید :

« آقاخان در ازاء مستمری و وظیفه‌های که از حکومت انگلستان دریافت

(1) Henry Yule .

(2) Marco Polo .

میکرد ، حسن خدمتی نسبت به ژنرال نوت (۱) در قندهار و همچنین به سرچارلز ناپیر (۲) در سند انجام داد .

« آقاخان خود در کتاب عبرت افزا مینویسد :

« در آن اوقات جنرال سرچارلز ناپیر صاحب و اوپترام صاحب (۳) در سند بودند و مقصودشان این بود که میر نصیر خان بندر کراچی را بآنها واگذار کند ، میر صاحب و صوف تمکین نمیکرد... رفته رفته فائله بزرگ شد ، من از راه خیر خواهی اسرار بسیار بمیرها نمودم که مصلحت شما این است که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آنچه مداخل سالیانه کراچی است از دولت انگلیس بشما عاید خواهد شد ، چون نصیر خان علاقه بموطن خود داشت این خیر اندیشی و نصایح مؤثر نیفتاد . » (۴)

آقاخان چون دریافت که نصیر خان آماده کارزار است بوی گفت :

« موافق قانون اسلام نیست که من و نوکرهای من مدد نکنیم ، لکن چون لباس نوکرهای من علیوس ایرانی است شاید بلوچهای لشکر شما شناسند و خللی واقع شود ، پس چند دست لباس سندی بدهید که نوکرهای من بیوشند و با شما بجنگ بیایند . قبول نکرد و گفت شما مهمان من هستید ، هرگز چنین تکلیفی را رضا ندهم ... چون قرار داده بودند که شبانه بی خبر در محل چهاونی شیخون بزنند و اوپترام صاحب و کسانی را که در محل چهاونی بودند بقتل رسانند ، محض رضای الهی شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم و شب چهاونی را تخلیه نموده بجایزات سوار شدند و سلامت ماندند . »

لاجرم بلوچها بجنگ میپردازند و در آن زد و خورد چهار دندان آقاخان میشکند و ۳۲ لک روپیه از اموال او را بلوچها بیغما میبرند .  
آقاخان خود مینویسد :

(1) General Nott .

(2) Sir Charles Napier .

(3) James Outram .

« جنرال صاحب سیاههٔ اموال غارت شدهٔ مرا خواستند که از بلوچها مطالبه نمایند مگر مصلحت چنان دیدند که آنچه از ما غارت شده به بلوچان ببخشند تا آنها رام و ملک آرام و در عوض از سر کار کمپانی بما بدهند . »

بعد آقاخان برادر خود سردار محمد باقر خان را در سال ۱۲۶۵ با تدارک زیاد که حکومت هند تهیه دیده بود به تسخیر قلاع بمغھل واقع در منطقهٔ بلوچستان و خاک ایران میفرستد و در جلب نظر بلوچها کوشش مینماید و مینویسد :

« جهت خوانین خدمتگذار خلعت و انعام و مواجب مقرر کردم و بقدر لازم وقت ، با استعداد برادر معزی الیه افزودم و حکم کردم که اگر در لک هم خرج بشود مضایقه نکنند و حتماً به مغھل را تسخیر نمایند . »

خود آقاخان بسوی بمبئی رهسپار شد در آنجا اقامت نمود ... برادر دیگر خود رانیز که سردار ابوالحسن خان نام داشت، بکمک محمد باقر خان فرستاد در همین اوقات فضلعلی خان نیز از دربار تهران بکمک محمدعلی خان بلوچ که نسبت بدربار ایران وفادار بود ، بمنظور قلع و قمع برادران آقاخان در رسید و در سال ۱۲۶۲ شکست سختی بآنان وارد ساخته و آنها را متواری نمودند و سیاست فرمانفرمای هندوستان دچار یک ضربهٔ سخت دیگر شد .

بعد از فرار آقاخان از ایران و پیوستن باردوی انگلیس در قندهار و رفتن به هند ، دولت ایران تقاضای استرداد او را بموجب فصل دهم معاهدهٔ ۱۲۳۹ هجری قمری ( ۱۸۱۴ میلادی ) از دولت انگلیس نمود ، ولی دولت انگلیس بعنوان اینکه « مشارالیه بدولت انگلیس خدمت کرده است » بقبول تقاضای ایران تن در نداد و سرانجام قرار بر این شد که استثنائاً دولت ایران خواهش دوستانهٔ انگلیس را بپذیرد و از استرداد آقاخان صرفنظر کند و حکومت هندوستان نیز تعهد کرد که آقاخان را از بمبئی به کلکته ببرند تا تصدقته و فساد نگرند .

حکومت هند باین تعهد خود نیز وفا نکرد و آقاخان را در بمبئی با عزت و احترام نگاهداشت تا در سال ۱۲۶۲ ویرا بتسخیر بلوچستان گماشت .

آقاخان نیز برادران خود را بتحصیلی که گذشت برای تصرف آنجا روانه

ساخت و نامه‌های فتنه‌انگیز چندی به رؤسای قبایل بلوچ نوشت و آنانرا به نافرمانی ایران و اطاعت از حکومت هند تحریک و دعوت نمود.

حاجی میرزا آقاسی بدولت انگلیس اعتراض کرد و در ماه ذیحجه ۱۲۶۲ به سفیر آندولت بتعریض نوشت :

« از جمله داستان آقاخان محلاتی ، نوکر خائن و فراری این دولت جاوید آیت است که در چهار سال قبل، از اینکه مشارالیه در سرحد کرمان و بلوچستان پاره‌ای از اشرار را دور خود جمع آوری کرده بنای هرزگی را گذاشت ، سرحدداران دولت علیهم‌سلك جمعیت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آن خط انگلیسی داشت از او بدست آورده ، خود او فرار کرده باردوی قشون انگلیس که در آن اوقات در قندهار بود رفته و انگلیسها او را تصاحب کردند و باتفاق خود بمملکت سند برده در آنجا نگاهداشتند . »

حاجی میرزا آقاسی بموجب اسناد و مدارکی که در دست داشت از این موضوع دست بردار نبود و قضیه آقاخان را جدا تعقیب می نمود و بیشتر این موضوع در نتیجه عملیات آقاخان بود که راحت نمی نشست و کاغذ پرانی میکرد و آن کاغذها بدست مأمورین دولت ایران می افتاد و آنها را برای حاجی میرزا آقاسی میفرستادند، او نیز تمام آنها را برای وزیر مختار انگلیس میفرستاد و اصرار میکرد او را از بمبئی حرکت داده و در کلکنه سکنی دهند .

بالاخره در سال ۱۲۶۳ محل او را تغییر داده و او را به کلکنه انتقال دادند ولی پیوسته مأمورین سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران از او وساطت میکردند و سعی مینمودند دولت ایران اجازه دهد مجدداً آقاخان بایران مراجعت کند ولی اولیای امور ایران بهیچ راهی حاضر نبودند این خواهش دولت انگلیس را در باب مراجعت آقاخان بپذیرند .

این وساطت در زمان صدارت امیر کمبر نیز تجدید شد و مورد قبول واقع نگردید . در زمان میرزا آقاخان نوری صدراعظم ، باز این تقاضا تجدید گشت . در این موقع آقاخان عریضه‌ای به شاه نوشت و هدایائی از قبیل فیل و زرافه

بدینبار ایران فرستاد و صدراعظم وقت را نیز از تقدیمی های خود بی بهره نگذاشت  
 مهذا موفق به مراجعت نگردید .

بعد از این واقعه آقاخان تصمیم باقامت در بمبئی گرفت و همه عمر را آنجا  
 گذرانید و یکی از ارکان سیاست انگلستان در هند شد . (۱)



اختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی از زمان سلاطین صفوی شروع میشود  
 و تا حدی از سیاست خارجی از زمان شاه عباس سرچشمه میگیرد . در زمان  
 شاه طهماسب نیز بعضی مسائل در بین بوده ولی در زمان شاه عباس کبیر دشمنی  
 بین دولتین بهمنتهی درجه رسید ، در حقیقت جنگهای شاه عباس با دولت عثمانی  
 مربوط به خلاصی دول اروپای مرکزی از فشار تر کها بود که تا وینه رفته و آن  
 شهر را محاصره نموده بودند .

لشکر کشی شاه عباس علیه دولت عثمانی باعث شد که تر کها از محاصره  
 وینه صرف نظر کنند و برگشته با شهریار صفوی جدال نمایند و همین برگشتن بود  
 که دیگر قادر نشدند بفتوحات خود در اروپا ادامه دهند .

نادر شاه افشار که بخطر تر کها متوجه شده بود میکوشید برای همیشه  
 باین اختلافات سرحدی خاتمه دهد و بهمین جهت مهمات زیادی در کرمانشاهان  
 جمع آوری نموده بود که خیال خود را عملی کند ولی مرگ امان نداده در گذشت  
 و این موضوع مسکوت ماند .

در دوره کریمخان زند و آقامحمدخان قاجار این هر دو حریفهای پسر  
 زوری بودند و میتوانستند هر تجاوزی از جانب دولت عثمانی بعمل آید جلو گیری  
 کنند .

در دوره قاجاریه از زمانیکه ایران بدایره سیاست بین المللی کشیده شد ،

این موضوع اختلافات سرحدی هم داخل در دایرهٔ دسایس سیاسی گردید. هر وقت که دولت انگلیس لازم میدید دولت عثمانی را تحریک و سرحدات ایران را مورد تهدید و تجاوز قرار میداد و همینکه مقصود سیاسی طرف انجام می‌یافت دولت عثمانی هم بیک اشاره آرام میگرفت.

مسافرت محمدشاه بخراسان و هرات موافق میل دولت انگلیس نبود، ولی از هر راهی کوشید از این مسافرت جلوگیری کند مؤثر واقع نگردید. در همین اوقات است که وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار طهران هنری الیس<sup>(۱)</sup> به لرد پالمرستون مینویسد:

«اینکه شاهنشاه ایران بخراسان و هرات لشکر کشی میکند برای این است که آرام بودن سرحدات جنوب و مغرب مملکت ایران مایهٔ آزادی و دل آسائی شاه و اسباب تقویت ایشان است که بهر طرف بروند و بخاطر جمعی اقدام نمایند»<sup>(۲)</sup> در این اوقات است که تحریکات و تجاوزات دولت عثمانی در سرحدات ایران شروع میشود و در چندین نقطهٔ سرحدی اسباب زحمت سکنه ایران را فراهم میکنند و در خاک عثمانی تجار ایرانی را غارت کرده اموال آنها را بیغما میبرند. ایلات کرد عثمانی قطور و خوی را می‌چاپند و بتحریک والی رواندوز اطراف و نواحی ارومیه را غارت میکنند.

والی بغداد قوای تجهیز کرده میفرستد و محمره را غارت میکنند و اموال مردم را بیغما میبرند و شهر را خراب میکنند. پاشای بایزید در میان ایلات کرد ایران بتحریکات مشغول میشود و آنها را علیه دولت ایران تشویق میکند. در کربلا بحکم دولت عثمانی قتل و غارت ایرانیها شروع میشود. عدهٔ زیادی از آنها را در این واقعه بقتل میرسانند و اموال آنها را غارت میبرند. در این ایام دولت عثمانی نسبت بایران و ایرانیان از هیچ نوع تعدی و تجاوز کوتاهی نمیکند، تا اینکه محمد شاه از هرات مراجعت میکند و در صدد تلافی برآمده قشون تهیه مینماید که برای جنگ

(1) Henry Ellis.

(۲) تاریخ امیر کبیر، صفحه ۲۹



حاضر شود. اما در اینموقع مقصود دولت انگلیس انجام یافته و قشون ایران از اطراف هرات دور شده بود.

چون پادشاه ایران دیگر مزاحم حاکم هرات نبود، موضوع نداشت جنگی بین دولت عثمانی و ایران در گیرد، از اینرو مانند مصالح خیراندیش پای در میان نهاده نزاع بین دو دولت اسلامی را صلح و صفا بخشیدند.

بنا بر مصالحدید دولتمن انگلیس و روس، قرار بر این شد که نمایندگان چهار دولت در ارزنة الروم حضور بهم رسانیده باختلافات دولتین ایران و عثمانی رسیدگی کنند و طرفین رضایت دهند عهدنامه تازه ای مابین آنها منعقد نمایند.

جلسات این کمیسیون که مرکب از نمایندگان چهار دولت بود قریب سه سال طول کشید و در این میان دسایس پیشماری بکاررفت و کار بجائی رسید که ارادل و اوباش شهر تحریک شده دوزخانه نماینده دولت ایرانرا که میرزا تقیخان امیر نظام بود محاصره کردند و این رجانه خیلی کوشش نمودند شاید بتوانند از درو دیوار بالا رفته داخل شوند و کلیه میسیون ایرانی را بقتل رسانند و در این میان دو نفر از کسان امیر نظام بدست ارادل و اوباش افتاده بدترین وضعی بقتل رسیدند.

این ماجرا مدتی طول کشید و کسان امیر بخوبی از خود دفاع مینمودند تا اینکه پس از مدتها، قشون ساخلوی محل خبردار شده آمدند و نماینده دولت ایرانرا با همراهان او بار دو گاه نظامی بردند و آنها را از کشتن نجات دادند.

باری نتیجه سه سال توقف میرزا تقی خان امیر نظام در ارزنة الروم انعقاد عهدنامه ای بود موسوم به عهد نامه ارزنة الروم که در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۷ میلادی) بین دولتین ایران و عثمانی منعقد گردید ولی غائله تمام نشد. در این موقع مانند فتنه ای بود که بخواب کردند و گذاشتند تا در موقع لزوم آنها بیدار کنند و چنانکه خواهیم دید در اوقات معین که طرف احتیاج بود بآن متوسل شدند و تا امروز هنوز هم مورد احتیاج است و قلع ماده نشده و هر آن ممکن است باین نغمه دست زد و آشوبی برپا نمود.

در اینجا باید بیک موضوع دیگر اشاره کرد و آن فتنه باب است.

از اوایل قرن نوزدهم که پای عمال سیاسی دولت انگلیس در ایران باز شد از جمله تحقیقاتی که بعمل آوردند یکی هم موضوع مذهب ایرانیان بود. این اشخاص بزودی متوجه شدند که ملت ایران انتظار ظهور صاحب الزمان را دارد که امور آنها را روبراه کند و چقدر مردم شایق ظهور آنحضرت هستند، این است که دیده میشود از این تاریخ بعد در آن قرن چندین امام ظاهر کرده، در صورتیکه هیچکدام مهدی موعود نبودند که مردم انتظار ظهور او را داشتند، بلکه ساخت پست دستة علاقه مند بخصوصی بودند که برای نظریات سیاسی، آنها را باین عمل آماده میکردند.

یکمده از اینها در زمان فتحعلی شاه پیداشدند. در آن هنگام نفوذ دولت ایران مانند زمان حاجی میرزا آقاسی اینقدر ضعیف نشده بود که نتواند آنها را قلع و قمع کند، فقط در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بود که اشخاصی مانند آقاخان محلاتی و میرزا علیمحمد باب پیدا شدند و اسباب فتنه بزرگی گشتند. هر گاه قیام ملت افغان در آن تاریخ پیش نیامد بود آقاخان محلاتی آشوب بزرگی در خراسان برپا کرده بود. بخت و اقبال ملت ایران بود که آن هنگامه در افغانستان بروز کرد و غائله او خاتمه یافت.

ادعای میرزا علیمحمد باب نیز در اواخر سلطنت محمد شاه بروز کرد. این موقعی است که نفوذ دولت ایران با آخرین نقطه ضعف خود رسیده است. مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۵۹ مینویسد:

و هم در این سال حاجی سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسانی در گذشت و سید غایب محمد شیرازی شاگرد حاجی سید کاظم رشتی دعوی بابیت نمود و این دعوی رفتدر فتنه اسباب فتنه ای عظیم گشت. (۱)

(۱) در تاریخ منتظم ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری، مرحوم اعتماد-

من در جای دیگر هم اشاره نهوده‌ام که هیچ بدبختی برای ملتی بالاتر از این نیست که دولت آن ملت ضعیف باشد، در نتیجه همین ضعف دولت است که انواع و اقسام بدبختی برای ملت‌دوی می‌آورد و از هر گوشه‌ای مدعیان ناصالح و نااحت پیدا می‌شوند، وای بوقتی که این اشخاص ناراحت و ماجراجو مشوق و محرک و حامی نیز داشته باشند.

من درموضوع ادعا و افکار و تعلیمات این مدعیان وارد نمی‌شوم ولی تعجب‌آز این دارم که چرا اینها همه از نواحی جنوب سردر می‌آوردند و بعد از ایجاد آشوب رفتند و فساد و ناامنی و خرابی و قتل و غارت، دولت انگلیس قدم پیش گذاشته از این مدعیان ایرانی حمایت می‌کند و آنها را جمع آوری نموده در نقطه‌ای از نقاط قلمرو خود که نزدیک بایران باشد سکنی می‌دهد و برای آنها اسباب راحتی و مقرری ماهیانه و سالیانه مرتب برقرار می‌کند تعجب در همین است و بس! من در فصول بعد باز باینموضوع مراجعه خواهم نمود، چه، رجال انگلیس و روس و نویسندگان آنها نسبت باینموضوع و تاریخ پیدایش دو دسته ازل و بهائی که بعد از درگذشت سیدعلیمحمد باب پیدا شدند مطالب زیادی نوشته‌اند که در مواقع خود بدان اشاره خواهد شد. (۱)

## اینک فتنه سالار در خراسان

محمد حسین خان سالار پسر اللهیارخان آصف الدوله است که خالوی محمد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و در این سال مخدومقلیخان ترکمن بیکی از نقش پندیه که دعوی تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی و ترکمانی مناجات و اشعار بنظم در می‌آورد ارادت ورزیده و اطاعت نموده و جمعی دیگر نیز از ترکمانان گوگلان ویموت با او گرویدند. پیروان و مرده او در نواحی استر آباد بنساز پرداختند، محمد حسین خان سردار ایرانی با ده هزار سوار و پیاده و توپخانه به استر آباد رفت الخ... ۲۴۱

(۱) آقای فریدون آدمیت در جلد اول از سه جلد کتاب مفید خود که شرح آن گذشت، صفحه ۲۴۱ مشروحاً داخل این بحث شده و خوب هم از عهد بر آمده‌اند.

شاه بود خود آصفالدوله مدتها از طرفداران جدی سیاست انگلیسی در ایران بود و صدارت دربار محمد شاهرا به آصفالدوله وعده داده بودند ، همینکه میرزا - ابوالقاسم قائم مقام از بین رفت او بامید صدارت بهجمله خود را از مشهد بطهران رسانید ، ولی گویا شاه بین حاجی میرزا آقاسی و آصفالدوله ، حاجی میرزا آقاسی را انتخاب نمود . شاید علت عدم انتخاب آصفالدوله هم برای این باشد که شاه او را از طرفداران انگلیسیها میدانست .

آصفالدوله از این پیش آمد مأیوس شده دوباره بمشهد مراجعت نمود .

عدم موفقیت محمدشاه در هرات فرصت مناسبی بدست اولیای امور انگلستان داد که بافغانستان لشکر کشی کنند و پس از تصرف کامل آنجا بخراسان نیز دست یابند .

این مقصود بدون دغدغه خاطر برای قشون انگلیس میسر گشت وافغانستان اشغال نظامی شد ، هرات و قندهار نیز همینطور تحت تسلط صاحب منصبان انگلیسی قرار گرفت ، کهنه پادشاهان حاکم قندهار که نسبت بدولت ایران وفادار بود ناچار از قندهار فرار کرده بایران آمد . در هرات یاز محمد خان وزیر ، چون هردی باهوش و زیرک بود بزودی دریافت که دخالت انگلیسیها در افغانستان فقط برای تسلط واستیلا بر آن مملکت است وطولی نکشید از کرده خود پشیمان شد و متوجه گردید هر گاه تحت اطاعت دولت ایران نباشد بزودی افغانستان نیز مانند هندوستان تحت نفوذ دولت انگلستان قرار خواهد گرفت .

یار محمد خان اطلاعات کاملی از رفتار و سیاست دولت انگلیس در هندوستان بدست آورده بود و آگاه شده بود که انگلیسیها باسککه قاره پهناور هندوستان چه معامله ای میکنند ،<sup>(۱)</sup> این بود که بزودی از کرده خود پشیمان شد و بدربار شهریار متوسل گردید و از آنجا استمداد طلبید . اول بآصفالدوله مراجعت کرد و همینکه فهمید آصفالدوله بتقاضای او ترتیب اثر نمیدهد بطهران مراجعت نمود . خلاصه

(۱) مشهورد که قبلا بمسافرت او در ایران وافغانستان اشاره شده ، در اینموضوع گوید :

یارمحمد خان ازاعمال ورفتار ما درهندوستان آگاه است .

برودی یاز محمدخان از انگلیسها برگشت و يك سد بزرگ بین خراسان و قشون انگلیس در کابل و قندهار ایجاد نمود .

یاز محمدخان دارای نفوذ و قدرت زیادی شده بود ، سخن او در میان طوایف و ایلات افغانستان مؤثر بود و در میان آنها علیه نفوذ انگلستان اقدامات مینمود و آنها را بقیام علیه قشون انگلیس تشویق و تحریک میکرد .

در خود کابل نیز رفته رفته عدم رضایت سکنه مشهود میشد ، بهمین علل نقشه انگلیسها برای خراسان عملی نگردید و نتوانستند آنجا را مانند کابل ، قندهار و هرات اشغال نظامی کنند تا اینکه قشون انگلیس در افغانستان از افغانها شکست خورد و دست انگلیسها برای مدتی از افغانستان کوتاه گردید که شرح آن بیاید .

اماد در خراسان تخم فتنه و آشوب که پاشیده بودند بشمر رسید ، محمد حسنخان پسر آصف الدوله علم طفیانرا برافراشت و بر محمد شاه یانگی شد و این فتنه قریب پنج سال طول کشید تا اینکه بدست میرزا تقی خان امیر کبیر غائله در سال ۱۲۶۶ هجری قمری تمام شد ، در فصول بعد ضمن صحبت از دوره زمامداری میرزا تقی خان امیر کبیر بفتنه سالار نیز اشاره خواهد شد .

يك موضوع دیگر باقی است که لازم است بآن نیز اشاره نمایم و آن موضوع برده فروشی در خلیج فارس میباشد . همین يك موضوع تا حدی سبب شد که کشتیهای جنگی دولت انگلیس آزادانه در خلیج فارس تردد نمایند ، عنوان هم این بود که انگلیسها بعالم انسانیت خدمت مینمایند و از خرید و فروش غلام و کنیز جلوگیری میکنند ، در صورتیکه باطن امر بسط نفوذ سیاسی در خلیج فارس بوده چنانکه بعدها معلوم گردید .

خرید و فروش غلام و کنیز در میان ملل عالم مانند خود بشر در دنیا قدیمی است . فعلا داخل در تاریخ آن نمیشوم ، فقط تا اندازه ای که مربوط به موضوع ما است اشاره میکنم .

در سال ۱۷۹۲ مجلس ملی فرانسه خرید و فروش غلام و کنیز را در تمام مستعمرات خود غدشن نمود و تمام غلامها و کنیزها را در آنجا آزاد کرد ، البته این اقدام در

سیاست انگلیس نیز مؤثر بود ، بنابراین در سال ۱۷۹۶ دولت انگلیس نیز لایحه آزادی غلام و کنیز را در مستعمرات دولت انگلیس پارلمان پیشنهاد نمود ولی تصویب نگردید ، چونکه ملت انگلیس بیش از هر ملتی در این تجارت دست داشت . این تجارت تا سال ۱۸۰۸ در تمام مستعمرات دولت انگلیس باقی بود و در این تاریخ جلوگیری شد .

در سال ۱۸۲۴ دولت انگلیس بموجب يك اعلامیه ، تمام غلام و کنیزهائی که متعلق بدولت انگلیس بود آزاد کرد و رفته رفته این مسئله رنگ سیاسی گرفت و باینوسیله دریاها و سواحل ممالک شرقی جولانگاه کشتی های جنگی انگلیس گردید . در اواخر عمر محمد شاه انگلیسها متوالیاً خواهش و تمنی مینمودند که دولت ایران اجازه بدهد کشتیهای دولت انگلیس از ورود برده و غلام بسواحل خلیج فارس جلوگیری نمایند و چندین بار این تقاضا بطور خواهش تجدید شد ، ولی چون علماء مخالف بودند پادشاه ایران رضایت نمیداد . بالاخره از بسکه انگلیسها در این باب خواهش و تمنی کردند ضمناً حاجی میرزا آقاسی را هم قبلاً با این موضوع همراه کرده بودند محمد شاه راضی شد فرمانی صادر کند که فقط تجارت برده فروشی و ورود آن از راه دریا غدغن شود ولی از راه خشکی مانند سابق آزاد باشد .

در اینموقع نماینده دولت انگلیس در ایران نایب سرهنگ فرانت<sup>(۱)</sup> بود که سمت شارژ افری داشت . کاغذی که در تاریخ ۱۲ جون ۱۸۴۸ بجاجی میرزا آقاسی نوشته ذیلاً ترجمه میشود :

« در باب منع تجارت برده فروشی از راه دریا در خلیج فارس مدتی است جنابعالی وعده داده اید که منع ورود غلام و کنیز را بخلیج فارس حکم خواهید داد و اخیراً بطور صریح فرمودید که انشاءالله بلفظ خداوند این کار در شرف انجام است و در عرض چند روز به اتمام خواهد رسید ولی معلوم است که تا حال خاتمه پیدا نکرده است .

هر گاه دولت علیه ایران تقاضاهای اینجانب را در اینموضوع قده بدانست

یقیناً حکم منع آن تا حال تصویب شده بود ، چون تا بحال ترتیب اثر بآن داده نشده است لذا مجبورمباشم خواهش خود را تجدید کنم و در ضمن تمنیٰ نعایم که يك جواب روشن و صریح در این باب باین جانب داده شود که آیا دولت علیه ایران یکچنین فرمانی دایر بمنع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه ، هر گاه نیت اولیای دولت علیه ایران این باشد که این فرمانرا صادر نمایند ، من تمنیٰ میکنم امروز این مژده بمن داده شود و اگر خیال آنها برخلاف این است ، در اینصورت بهتر است همین امروز صریحاً این خیر باینجانب برسد تا بتوانم آن را برای دولت متبوع خود ارسال دارم و جنابعالی دیگر بیش از این اینجانب را در انتظار و عده خود نگذارید . دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت علیه ایرانرا در این باب انتظار میکشد ، بنابراین از جنابعالی خواهش میکنم يك جواب قطعی باینجانب داده شود ، چوتکه دولت متبوع من بتأخیر زیاده از این رضایت نمیدهد . امضاء نایب سرهنگ فرانت ؛ شارژدافر دولت انگلیس در طهران ، ۱۲ جون ۱۸۴۸

با اینکه محمد شاه نسبت ب انگلیس ها بدبین بود و هنوز هم قضیه هرات را فراموش نکرده بود با اینحال در اواخر عمر او ، با اصرار حاجی میرزا آقاسی انگلیسها توانستند فرمانی از او بدست آورند که بموجب آن فرمان ، ورود غلام و کنیز از راه دریا بخلیج فارس ممنوع گردد .

این فرمان در دهم رجب ۱۲۶۳ ( مطابق ۱۲ جون ۱۸۴۸ میلادی ) تقریباً چهارماه قبل از وفات محمد شاه صادر شده است .

این است آن فرمان بخط خود محمد شاه خطاب به حاجی میرزا آقاسی ؛ جناب حاجی ؛ نگذارید دیگر از راه دریا غلام و کنیز وارد شود ، بگذارید از راه خشکی بیاورند . این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب میشود ، من از او خوشنود میباشم و باین مطلب رضایت داده ام ، در این باب بحکام فارس و عربستان بنویس ، من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت میدهم و الا این ماردولت انگلیس هنوز هم خیلی اختلافات موجود است . شاه ؛

پس از این دستخط محمد شاه ، حاجی میرزا آقاسی جواب کاغذ نایب سرهنگ فرانت شارژدافر انگلیس را در همان روز میدهد و دو حکم هم یکی خطاب به میرزا حسین خان والی فارس و دیگری خطاب به میرزا نبی خان حاکم اصفهان و عربستان جوقاً برای شارژدافر میفرستد .

این است کاغذ حاجی میرزا آقاسی خطاب به نایب سرهنگ فرانت شارژدافر دولت فخریه انگلیس :

« بعدالعنوان! مکتوب شما راجع به برده و غلام و اصل گردید و از مضمون آن اطلاع حاصل شد ، نظر بتقاضای شما ، از آنجائیکه شما دوست محترم و با وفای من میباشید فقط برای همین دوستی و یگانگی و احساسات پاک که نسبت بشما دارم ، من خارج از انصاف میدانم که در انجام خواهش شما تأخیر شود و من همیشه سعی خود را بکار برده‌ام دوستی و یگانگی که بین دولین معظمین انگلیس و ایران موجود است حفظ نمایم و بهمین ملاحظه درخواست شما را به پیشگاه اعلیحضرت شریاری ارواحنا فداء تقدیم نمودم و فرمان قضا جریبان که علائم الطاف و مراحم شاهانه را نسبت به شما شامل است برای افتخار شما که دوست محترم من میباشید از طرف ذات مقدس ملوکانه صادر شده است و این مراحم شاهانه همیشه درباره شما در ازدیاد است .

در این فرمان شاهانه فقط ورود برده و غلام از راه دریا ممنوع میباشد و احکام لازم هم بفرمانفرمای فارس و حکومت اصفهان و عربستان فرستاده میشود و اکیداً غدغن میشود که از ورود و خروج برده و غلام از راه دریا جلوگیری شود ولی از راه خشکی آزاد خواهد بود .

دوست محترم من ، خدا را شکر میکنم که این خواهش شما انجام شد و انجام آن فقط در سایه الطاف و مراحم بی پایان اعلیحضرت شریاری ارواحنا فداء که شامل حال شما است صادر شده است و نیز از سعی و کوشش در انجام آن فروگذار نکرده‌ام . البته وزراء دولت ایران بملاحظه دوستی و یگانگی که در بین است انتظار دارند خواهش آنها هم بهمین تناسب از طرف وزراء دولت انگلیس پذیرفته شود .



حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران - رجب ۱۲۶۴ هـ

اینک سواد فرمان شاه برای میرزا حسین خان والی ایالت فارس و بنادر :  
 «بعدالعنوان ! مدت زمانی است که يك خواهش برای منع ورود برده و غلام  
 از راه دریا از طرف دولت انگلیس از وزراء دولت ایران شده است ، ولی در  
 این مدت باین خواهش جوابی از طرف ما داده نشده است ، لیکن در نتیجه لطف  
 و مرحمتی که درباره خیر خواه این مملکت ، سرهنگ فرانت شارژدافر دولت  
 انگلیس داریم او هم در این مدت اخلاق و رفتار پسندیده از خود نشان داده است  
 لهذا فقط نظر توجیبی که درباره او داریم رضایت می دهیم با خواهش او موافقت شود ،  
 در اینصورت شما بتمام تجار و کسانی که در تجارت برده و غلام هستند اطلاع دهید  
 ورود و خروج برده و غلام بعد از این از راه دریا غدغن و ممنوع است و فقط از  
 راه خشکی آزاد هستند . شما عهده دالر اجرای این فرمان عیبناشید . شاه ، رجب ۱۲۶۴ هـ  
 سواد فرمانی است خطاب به محمد زبی خان حاکم اصفهان و عربستان  
 (خوزستان) :

«بعدالعنوان ، حکمران اصفهان و عربستان بدانند ، در این موقع که سرهنگ  
 فرانت شارژدافر دولت انگلیس که شامل مراحم و الطاف اعلی حضرت شهرباری روحنا  
 فداه میباشد يك خواهش دوستانه از طرف وزراء دولت انگلیس از وزراء دولت  
 علیه ایران نموده ، برای اینکه دوستی و یگانگی فعلی بین دولتین ایران و انگلیس  
 محفوظ بماند فرمانی از طرف شاهنشاه ، مدت پرورشف صدور یافته که بعد از این ،  
 ورود قبایل سیاه پوست از راه دریا منع و غدغن شود و این تجارت موقوف گردد ،  
 لهذا بموجب این فرمان قضا جریان ، شما دستور کافی و قطعی بتمام تجار عمل  
 برده فروشی خواهید داد که ورود و خروج غلام و کنیز در تمام قلمرو ایران بجز  
 از راه خشکی غدغن و ممنوع است و حتی ورود يك غلام هم مجاز نیست و مرتکب  
 تنبیه سخت خواهد شد ، شما باید اواعر اکید در جلوگیری از آن در تمام قلمرو  
 حکمرانی خود صادر نمائید . رجب ۱۲۶۴ هـ» (۱)

چنانکه ملاحظه میشود ابتدای اینعمل خیلی ساده و بدون نمایشات و تمهیدات سیاسی بوده ولی بطوریکه بعدها ملاحظه خواهید نمود بمرور یکی از وسائل مهم بسط نفوذ سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس شد . در تحت این عنوان کشتیهای جنگی دولت انگلیس بنام عدالت و انصاف و بشردوستی داخل خلیج فارس شاه رفته رفته برای خودشان حق تقدم و تفوق قائل شدند ، امروز هر وقت صحبت از خلیج فارس میشود انگلیسها جزء دلایل نفوذ سیاسی خود یکی هم موضوع جلوگیری از برده فروشی در خلیج فارس را ذکر میکنند و میگویند ما این خدمت را برای خاطر عالم انسانیت ، بدون اجر و مزد مادی انجام داده ایم ، بنابراین در خلیج فارس حق تقدم و تفوق سیاسی را دارا میباشیم .

محمد شاه در سال ۱۲۶۴ مطابق ۱۸۴۸ وفات نمود . این شهریار در میان سلاطین قاجار بدرستی و پاکدامنی معروف میباشد . عزم و اراده ای ثابت داشت ، خود در زیر چشم پدر قنون نظامی را خوب فرا گرفته بود و یک سر باز بشمار میرفت ، یک شروع خوب داشت و یک خاتمه بد . سلطنت او با وزارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام شروع میشود و عاقبت کار او با صدارت حاجی میرزا آقاسی با یک حالت بسیار بدی تمام میشود . قائم مقام به ابتدای سلطنت او سر و صورت حسابی داد ، اقتدار و سلطه محمد شاه را در تمام قلمرو ایران ثابت و برقرار نمود . سلطنت محمد شاه تا او حیات داشت اسم با مسائلی بود . باینکه انگلیسها با او نظر خوب نداشتند و همیشه از او شاکی بودند باز نتوانستند منکر استعداد ذاتی او بشوند . قائم مقام یکی از آن وزیران نامی ایران است که میخواست ایران دارای شأن و شوکت و نفوذ و اقتدار گردد و برای همین مقصود نیز صمیمانه بدون استعانت خارجی کار میکرد و اگر عمر او وفا مینمود بدون تردید افغانستان در وفاداری نسبت بایران باقی مینماند و آن پیش آمد های تأثر انگیز روی نمیداد ، گناه کبیره ای که بگردن محمد شاه وارد است کشتن این وزیر با استعداد و وطنخواه است که هم سلطنت خود را خراب و هم ایران را از وجود یک چنین شخص مجرب و صاحب رأی محروم نمود . قائم مقام بقتل رسید ، قدرت و نفوذ محمد شاه هم با او مدفون گشت .